

راهبرد فرهنگی آمریکا و انجوها در افغانستان

یوسف عارفی^۱

چکیده

از پدیده‌های ملموس و بسیار آشکاری که بعد از تغییر نظام سیاسی، و بیش از یک دهه حضور آمریکا و انجوها در افغانستان مشاهده می‌شود تغییرات فراگیر و بسیار عمیق فرهنگی است. این تغییرات، در مواردی به حدی عمیق و گسترده است که اگر ثمره‌ی یک جریان هدایت شده و اقدامات عمدی و برنامه ریزی شده دانسته شود واقع بینانه‌تر می‌نماید تا تغییرات معمول و متعارف. از همین رو، پرسش از استراتژی و راهبردی که چنین نتیجه‌ای داده، و به این سرانجام منتهی شده، اولین چیزی است که در مواجهه عالمانه و پرسش‌گرانه با این تغییرات، به ذهن می‌آید. این نوشته با هدف پاسخ‌گویی به چنین پرسشی تکوین یافته، و با بررسی و تحلیل اسناد موجود در این زمینه، به این نتیجه رسیده است که دو نوع راهبرد فرهنگی مستقیم و غیر مستقیم برای آمریکا و انجوها در افغانستان قابل ردیابی است و حضور پر تعداد انجوهایی بین‌المللی در افغانستان در واقع یک قالب فریبنده برای راهبرد فرهنگی غیر مستقیم آمریکا است از این رو، می‌توان گفت که تغییرات موجود آتش‌خور ارادی و برنامه ریزی شده دارد، نه خود به خودی و غیر ارادی و در پی اقدامات مشخصی که از آن‌ها به راهبرد فرهنگی آمریکا و انجوها تعبیر شده، اتفاق افتاده است.

کلیدواژه‌ها: راهبرد، فرهنگ، جامعه، انتقال فرهنگی، اشاعه فرهنگی و تغییرات فرهنگی.

^۱ . دانشجوی کارشناسی ارشد در رشته جامعه‌شناسی فرهنگ، موسسه عالی علوم انسانی.

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۳/۵/۲

اشاره

تردیدی نیست که پایه و اساس زندگی اجتماعی بشری فرهنگ است چنان که عامل تمایز جوامع انسانی، هویت بخش جامعه و شکل دهنده‌ی رفتار اعضای جامعه فرهنگ است. از سوی دیگر، فرهنگ یک پدیده‌ی متغیر و سیالی است که در تعامل و تبادل با دیگر فرهنگ‌ها و یا تکوین منابع و مراجع جدید ایجاد تعلقات، ذهنیت و هویت^۱، تغییر می‌یابد از این رو، می‌توان گفت که در صورت رفع محدودیت‌ها و گسترش ظرفیت‌های ارتباطی میان جوامع، زمینه‌ی گسترش تعامل و تبادل و فراهم آمدن منابع و مراجع جدید و در نتیجه «اشاعه فرهنگی» و «فرهنگ پذیری» تسهیل و هموار می‌شود. حال، چه فرهنگ پذیری و اشاعه را به معنای طرد فرهنگ پیشین و پذیرش فرهنگ نو دانسته و با نوعی فرهنگ زدایی ملازم بدانیم^۲ و یا خوگیری با فرهنگ نو و طرد فرهنگ پیشین تعریف کنیم^۳؛ همان واقعیتی است که پس از شکست طالبان و روی کار آمدن نظام سیاسی متفاوت، و حضور پررنگ و به تعبیری، هجوم انجوهای بین‌المللی در این کشور، اتفاق افتاد. انجوها با شعارهای خوشایند و امید بخشی چون بهبود وضعیت، زندگی بهتر، ارتقای تعلیم و تربیت، بهداشت، سطح معیشت، آوردن امنیت و ایجاد کار و اشتغال و... و البته، کارهای چشم‌گیر امدادی و عمرانی توانستند توجه و نظر مثبت مردم افغانستان را جلب کنند.

پس از آن چیزی که اکنون به وضوح به چشم می‌آید^۴ تغییرات ژرف و شگرف فرهنگی است آن گونه که بسیاری از باورها، ارزش‌ها، هنجارها و آداب و رسوم که حتی در یک یا دو دهه پیش؛ در جامعه‌ی افغانستان الگوی رفتار بود، امروز به «خاطره» شبیه‌تر است تا الگوی رفتار. همین طور در شیوه‌های تفکر، زندگی و انتخاب‌های این

۱. افروغ، عماد و ترابی، سید مصطفی؛ راهبردهای اساسی کنترل فرهنگی در عصر جهانی شدن؛ مطالعات دفاعی و استراتژیک؛ سال ۱۳۸۸، شماره ۳۶.

۲. کوئن، بروس، در آمدی بر جامعه‌شناسی؛ ترجمه توسلی، تهران، سمت، ص ۴۴.

۳. کلاین برگ، اتو، روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه جلالی پور، تهران، طرح نو، ص ۲۳.

۴. انجوها در افغانستان، گفتگو با رمضان بشر دوست (وزیر پلان سابق)، www.daikondi.com.

جامعه، تغییرات عمیق و باور نکردنی که بسیار فراتر از تغییرات متعارف، معمول و طبیعی در فرهنگ است رخ داده است.

بر اساس دلالت‌های ظواهر، چنین می‌نماید که این تغییرات، نتیجه‌ی اقدامات عمدی قدرت مسلط غربی؛ یعنی امریکا و ثمره‌ی جریان‌ی هدایت شده و ارادی و در واقع «پروژه‌ای فرهنگی» است که با هدف جایگزینی و تحمیل عناصر برگزیده فرهنگ خاص بر فرهنگ جامعه‌ی افغانستان، از رهگذر انجوها و در پوشش امدادهای اقتصادی، صورت گرفته است که نوعی «استیلا» و «سلطه‌ی فرهنگی» محسوب می‌شود تا اشاعه‌ی متعارف فرهنگی. وجود این وضعیت، زمینه و مایه‌ی پرسش از استراتژی فرهنگی است که به این پیامدها انجامیده و چنین تغییراتی را در این کشور موجب شده است و این نوشته تلاشی است برای یافتن پاسخ به این پرسش. ولی در آغاز لازم است برخی از واژه‌ها و مفاهیم به کار رفته در عنوان، روشن گردد؛ زیرا در عمل بسیار اتفاق می‌افتد که برداشت‌ها از یک مفهوم بسیار متفاوت بوده، و برداشت‌های متفاوت، زمینه‌ای است برای ابهام بیشتر یک مفهوم و سوء تفاهم‌های رو به تزاید. این زمینه در حوزه‌ی مفاهیم اجتماعی که در پی کاربردهای گوناگون، نوعاً مبهم و پیچیده است بسیار فراهم‌تر از بقیه‌ی حوزه‌ها است؛ از این رو، برای جلوگیری از سوء تفاهم‌های احتمالی، سزاوار است مقصود از این مفاهیم، بیان می‌شود.

مفهوم شناسی

راهبرد

راهبرد معادل فارسی واژه «Strategy» (استراتژی) است که از یکسو ریشه در گذشته‌های دور دارد و از سوی دیگر، از مفاهیمی است که درک مشترکی از آن وجود ندارد از این رو، تعاریف گوناگون و متفاوتی از آن ارائه شده است. شاید هم، شرایط زمانی و مکانی، تعامل یا تقابل یا تحولات سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی و فرهنگی جوامع انسانی بوده، که برداشت‌های مختلف و در نتیجه معانی متفاوت و تعبیر متعدد را موجب شده است. به هر روی، اشاره‌ی بسیار گذرا به سیر تحول و توسعه‌ی معنایی

این واژه که به نحوی نشانگر کاربردهای مختلف آن است و می‌تواند بیانگر ریشه و زمینه‌ی تعریف مورد نظر باشد، ضروری است یا حداقل خالی از فایده نمی‌تواند باشد. گفته شده که واژه «Strategy» (استراتژی) از ریشه یونانی «Strategus» (استراتگوس) به معنای ژنرال گرفته شده، که در اصل مرکب از دو لغت «Stratus» (استراتوس) به معنای سپاه و «Agagus» (آگاگس) به معنای فرمانده و راهنمای سپاه بوده است. سالانه هر یک از ده قبیله یونان باستان یک «Strategus» انتخاب می‌کردند تا نیروها را هدایت کند و به فنون یا نقشه‌هایی که یونانیان برای کسب پیروزی در جنگ به کار می‌بردند «Strategum» (استراتژوم) گفته می‌شد.^۱ بر این اساس، راهبرد (استراتژی) در اصل و در معنای نخستین خود بیانگر حيله‌ها، نقشه‌ها و تدابیر نظامی بوده، و به دو نوع معرفت در حوزه نظامی اطلاق می‌شده است یکی دانش طرح‌ها و نقشه‌های نظامی و دیگری دانش حرکات و تاکتیک‌های نظامی. اما در گذر زمان، حوزه و گستره‌ی کاربرد راهبرد موسع شد، آن گونه که به «علم و فن توسعه و کاربرد قدرت های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی یک ملت به هنگام صلح و جنگ به منظور تأمین حداکثر پشتیبانی از سیاست های ملی و افزایش احتمال پیروزی و تقلیل احتمال شکست»^۲ تعریف شد. بدین ترتیب مفهوم راهبرد از معنای صرفاً نظامی خود خارج شده و به معنای که حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی را در بر گیرد به کار رفت همان چیزی که امروزه تحت عنوان «راهبرد جامع» یا «راهبرد کلان» (grandstrategy) مسمی می‌شود^۳ و بیانگر فن، هنر یا دانش تصمیم‌گیری‌های منظم و حساب شده‌ای، بر اساس اطلاعات در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی است.^۴ بنا بر این، می‌توان چنین نتیجه گرفت که «هرچند این مفهوم خاستگاه نظامی داشت و در ارتباط با هنر جنگ و صحنه نبرد شکل گرفت و تکوین

^۱. لطفیان، سعیده؛ استراتژی و روش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۸۱.
^۲. فارسی، جلال‌الدین؛ استراتژی ملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۳، جلد اول، ص ۳۳.
^۳. کالینز، جان‌ام؛ استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها، ترجمه کورش بایندر، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
^۴. روشندل، جلیل، پشین.

یافت، اما به واسطه‌ی تغییراتی که در محیط تکوین و همچنین در ذات آن ایجاد شده، ماهیت نظامی‌اش به حدی دگرگون شده است که دیگر نمی‌توان آن را به کاربرد ابزارهای نظامی در صحنه نبرد محدود کرد.^۱

اما آنچه که در این نوشته راهبرد خواننده می‌شود عبارت است از: تدابیر، طرح‌ها و ترندهای زیرکانه‌ای که برای دستیابی به هدف به کار گرفته می‌شود.

فرهنگ

فرهنگ از جمله مقولاتی است که به دلیل تنوع و تکثر نگرش و رویکردهای معطوف به آن دارای تعاریف زیادی است و توافقی بر معنا و گستره‌ی آن وجود ندارد. هر کس با توجه به نگرش خود به موضوع، تعریف خاصی ارائه نموده است. شاید تنها مفهوم اجتماعی باشد که بیشترین تعریف را به خود اختصاص داده و در حدود چهار صد^۲ تا پانصد^۳ تعریف برای آن احصا شده است. ممکن است کلیدی بودن و اهمیت فوق‌العاده‌ی مفهوم فرهنگ، در علوم اجتماعی به پیچیدگی این مفهوم منتهی شده، و توافق بر معنا و تعریف واحد از آن را تا اندازه‌ی بسیار زیادی با مشکل مواجه ساخته باشد.

از تعریف‌های نسبتاً جدید و فراگیر از فرهنگ، تعریفی است که سازمان یونسکو، مهم‌ترین سازمان جهانی فرهنگی ارائه داده است: «فرهنگ، کلیتی است ترکیب یافته از خصوصیات متفاوت روحی، مادی، فکری و احساسی که شاخصه یک جامعه یا گروه است. فرهنگ نه فقط هنرها و نوشتارها بلکه حالات زندگی، حقوق بنیادین انسان، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را در برمی‌گیرد. این فرهنگ است که به انسان امکان واکنش نشان دادن در مقابل خود را می‌دهد. این فرهنگ است که ما را به طور مشخص

^۱ . خلیلی، رضا؛ تحول تاریخی-گفتمانی مفهوم استراتژی؛ فصل‌نامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۸، زمستان ۱۳۹۱.

^۲ . روح‌الامینی، محمود؛ گرد شهر با چراغ؛ تهران، انتشارات عطار، ۱۳۸۵، ص ۴۱.

^۳ . شورای انقلاب فرهنگی؛ بایسته‌های انقلاب فرهنگی؛ mh.farhangolm.ir.

^۴ . این بیان، شاید فراگیرترین بیان موجود باشد که در درجه نخست، فرهنگ را به معنی وجه مشخصه و خصوصیات متفاوت یک جامعه، به ویژه به لحاظ روحی و رفتاری دانسته است که یک جامعه را از دیگری متمایز می‌کند و در درجه دوم عناصر اصلی فرهنگ مانند هنر، ادبیات، ویژگی‌های رفتاری، ارزش‌ها، هنجارها، باورها، آگاهی‌ها، گرایش‌ها، آداب و عادات و حقوق اساسی پذیرفته شده در هر جامعه، احصا شده است.

انسان می‌کند، حیات عقلانی، قضاوت نقادانه و احساس تعهد اخلاقی به ما می‌بخشد، از طریق فرهنگ است که ما ارزش‌ها را تشخیص می‌دهیم و انتخاب می‌کنیم. از طریق فرهنگ است که انسان خود را بیان می‌کند و از خود آگاه می‌شود، ضعف‌های خود را می‌پذیرد، از موفقیت‌های خود می‌پرسد، به ابزارهای جدید دست می‌یابد و کارهای جدید را خلق می‌کند که از طریق آن‌ها محدودیت‌های خود را مرتفع می‌سازد.^۱

بر مبنای این تعریف فرهنگ عبارت از: «عنصر هویت‌ساز جوامع و مظهر حیات عقلانی آن‌هاست و کلیتی است که از ترکیب خصوصیات و نمادهای به وجود آمده در هر جامعه همچون شیوه‌های بیانی، ارزش‌ها، سنت‌ها و باورهای آن جامعه پدید می‌آید.»^۲ قبل از ارائه تعریف مورد نظر لازم است که به چند نکته توجه عمیق شود:

الف) فرهنگ واقعیتی است که در تمامی زوایای زندگی انسانی حضور آشکار دارد و این حضور و نقش تعیین‌کننده‌ی آن در راهبری حیات فردی و اجتماعی از طریق حس و مشاهد قابل دریافت است؛ از این رو، زبان، ادبیات، اخلاق، سیاست، شیوه‌های مبارزه و آشتی، حکومت، اقتصاد، مدیریت، نموده‌های هنری، نموده‌های تمدنی، شکل‌واره‌های حاصله از نوع بافت اجتماعی اقوام و جمعیت‌ها، پیشرفت‌ها و کمالات یا عقب ماندگی‌ها و انحطاط و هر آنچه به عنوان مظهری از وجود انسان در پهنه گیتی به چشم می‌خورد، همه و همه زاینده فرهنگ و تجلیات آن است.

ب) فرهنگ یک مفهوم عالی و فرا شمول و یک واقعیت تقریباً «تجرب‌یافته»^۳ است؛ از این رو، نمی‌توان آن را حتی به جزئیات فرابندی و شخصی آن و یا ظهورات مادیش فروکاست و یا با آن‌ها یکی دانست گرچه توسعه زندگی صنعتی که به رونق بعد مادی فرهنگ انجامیده است، نگاه‌ها را به این سوی معطوف ساخته است.

۱. همایون، محمدهادی و جعفری هفتخوانی، نادر؛ درآمدی بر مفهوم و روش سیاست‌گذاری فرهنگی درس‌هایی برای سیاست‌گذاران؛ اندیشه مدیریت، سال دوم، شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۳۸۷ و زهره‌ای، محمدعلی؛ ریشه لغوی و سیر تحول تاریخی مفهوم فرهنگ؛ www.noorportal.net

۲. زهره‌ای، محمدعلی؛ بررسی مفهوم فرهنگ؛ روز نامه رسالت، ۱۳/۱۰/۱۳۸۹.

۳. پژوهنده، محمدحسین؛ باز شناسی فرهنگ؛ اندیشه حوزه شماره ۲، پاییز ۱۳۷۴.

ج) پیچیدگی و گستردگی مفهوم فرهنگ گو این که یک امر بدیهی است به نحوی که ارائه‌ی یک تعریف جامع و مانع از آن را با مشکل مواجه ساخته است؛ ولی این امکان هم‌چنان وجود دارد که با استفاده از تعاریف موجود، بتوان به محورها و مؤلفه‌های اصلی آن دست یافت و آنگاه با توجه به آن محورها یک تعریف نسبتاً فراگیر و شامل را ساخته و پرداخته نمود.

به هر حال آنچه که در این نوشته از فرهنگ مراد می‌شود عبارت است از: مناسبات انتظام یافته میان رفتار، افکار و گفتار انسانی که در ابعادی چون الگوهای رفتار (اعتقادات، اخلاق، قوانین، ارزش‌ها و هنجارها، آداب و رسوم و هر نوع مقررات و عاداتی که انسان به عنوان عضو جامعه آن را پذیرفته باشد)، معارف، ابزارهای مادی، گفتمان‌ها، هنر، سلسله مراتب‌ها، اقتصاد، سیاست، مدیریت و تاریخ تجلی می‌کند.

راهبرد فرهنگی:

حال با تکیه بر تعریف‌های که از مفهوم راهبرد و فرهنگ منفردا ارائه شد، می‌توان به فهم اجمالی ترکیب این دو مفهوم بار یافت و تعریفی از این ترکیب به دست داد. راهبرد فرهنگی، حد اقل در این نوشته عبارت از: طرح‌ها، نقشه‌ها و ترفندهایی است که به طور نظام‌مند در حوزه‌ی فرهنگ جامعه‌ای با هدف ایجاد دگرگونی در نظام ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای فرهنگی یا جایگزین نمودن الگوهای خاص و یا تثبیت و تحکیم آنها به کار گرفته شود. اصولاً راهبرد، راهی است که برای تغییر وضعیت فعلی، به یک وضعیت بهتر (چشم انداز مطلوب و متناسب با اهداف مورد نظر) ابداع یا انتخاب می‌شود؛ از این رو، آنگاه که در حوزه‌ی فرهنگ به کار گرفته شود نیز تمرکز اصلی بر تغییر وضعیت موجود فرهنگی است و به طور کلی از فرایند تعیین مأموریت، مقاصد و هدف‌های اساسی فرهنگی و تخصیص منابع ضروری برای دستیابی به هدف‌های فرهنگی، تعبیر به راهبرد فرهنگی می‌کنند.

انجوها:

انجو یا ان‌جی‌او (NGO)، مخفف (Non Governmental Organization) به ۸۱
معنای سازمان مردمی و به تعبیری مردم نهاد است که اشکال و انواع مختلف دارد و در

کلی‌ترین معنایش، به سازمانی اشاره می‌کند که مستقیماً بخشی از ساختار دولت محسوب نمی‌شود، اما نقش واسطه را میان «اتم‌های اجتماع» از یک‌سو، قوای حاکم و جامعه از سوی دیگر، ایفا می‌کند و به گروه‌هایی با اهداف مشخص و آشکار، در زمینه‌های فرهنگی، علمی، اجتماعی، و... اطلاق می‌شود.

در تعریف آن گفته شده: «سازمانی با شخصیت حقوقی مستقل، غیر دولتی، غیر انتفاعی و غیر سیاسی است که برای انجام فعالیت داوطلبانه با گرایش فرهنگی، اجتماعی، مذهبی، بشردوستانه و بر اساس قانونمندی و اساسنامه‌ی مدون، رعایت چارچوب قوانین موضوعه یک کشور و مفاد آیین‌نامه‌های اجرایی آن فعالیت می‌کند»^۱

قطع نظر از فراگیری و رسایی و به تعبیر مرسوم، «جامع و مانع» بودن این تعریف، آن‌گونه که از ظاهر آن استفاده می‌شود یک تعریف یک‌سویه و «تنگ‌مایه» است آن‌گونه که گویی انجوها جز وجوه حقوقی چیزی دیگری ندارند؛ از این رو، به جای شناساندن واقعیت انجو به فرجه نمودن جنبه‌ها، الزامات و مشخصات حقوقی آن پرداخته است.

اداره‌ی اطلاعات عمومی ملل متحد انجو را این‌گونه تعریف می‌کند: «انجو به هر سازمانی غیر دولتی و داوطلبانه‌ای اطلاق می‌شود که در سطح محلی، ملی، و یا بین‌المللی بنا گردیده است. این سازمان را افرادی با علایق مشترک اداره می‌کنند و فعالیت‌هایی از قبیل ارایه‌ی خدمات، فعالیت‌های انسان دوستانه، توجه دادن مردم به اعمال دولت، نظارت بر سیاست در امور جامعه انجام می‌دهند. آن‌ها با ارایه‌ی تحلیل و امور کارشناسی نقش سازوکارهای هشدار دهنده را بازی می‌کنند»^۲

منظور از انجوها در این نوشته سازمان‌های غیر دولتی، غیر ملی و بین‌المللی است که بهانه و پوشش حضور آنان در افغانستان ارائه خدمات انسان دوستانه است.

^۱ . سازمانهای مردم نهاد (NGO) چیست و چگونه بوجود می‌آید. www.aftabir.com

^۲ . مرکز مطالعات حقوق بشر و برنامه عمران ملل متحد؛ حقوق بشر و چشم اندازها؛ دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، مقاله : سازمان‌های غیر دولتی، ابزارهای کارآمد ارتقای حقوق بشر نوشته محمود گلشن پژوه .

نکته قابل تذکر این که غیر دولتی بودن انجوها به معنای استقلال همه جانبه‌ی آنان نیست؛ زیرا برخی از انجوها از جهت بودجه و تامین آن، وابستگی شدیدی به دولت‌ها دارند، واقعیتی که مستقل بودن آنها را حتی از جهت سیاست‌ها و اهداف‌شان با تردید مواجه می‌سازد.^۱ به همین جهت گفته شده که امپریالیسم و سازمان‌های مردم‌نهاد ارتباط وثیق و نزدیکی با یکدیگر دارند یا حداقل نتایج و ماحصل کار آن‌ها امپریالیستی از آب درآمده است.^۲

راهبرد فرهنگی آمریکا و انجوها در افغانستان

چنان که گفته آمد، این نوشته در صدد پاسخ گفتن به این سوال است که راهبرد فرهنگی آمریکا و انجوه‌های بین‌المللی در افغانستان چیست؟ و پیش فرضی که نوشته مبتنی بر آن است و سوال از آن ناشی شده، این است که قدرت‌های مسلط غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا پس از تسلط نظامی بر افغانستان، در آشکار و نهان سعی دارند با استفاده از ابزارهای گوناگونی که در اختیار دارند به ویژه ابزارهای مختلف فرهنگی، فرهنگ و ارزش‌های خاص فرهنگی خویش را اشاعه دهند. گویی می‌خواهند از طریق فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی، ایده‌ها و سیاست‌های خود را در نگاه مردم افغانستان زیبا و جذاب جلوه دهند و از این راه به مدیریت افکار آنان و کسب اعتبار، اعتماد و در نهایت اهداف راهبردی‌شان نایل آیند.

قبل از یافتن پاسخ روشن و مقتضی به پرسش مذکور، لازم است نیم‌نگاهی و لو به صورت بسیار مختصر به نقش استراتژیک فرهنگ در سیاست خارجی آمریکا به ویژه در افغانستان شود تا زمینه برای پاسخ‌گویی بهتر به پرسش اصلی آماده گردد.

نقش راهبردی فرهنگ در سیاست خارجی آمریکا به ویژه در افغانستان

تحولات دهه‌های اخیر در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، حاکی از اهمیت مقوله‌ی فرهنگ در دست‌یابی به اهداف در روابط میان دولت‌ها است. کسب وجهه و اعتبار

^۱. سازمان مردم‌نهاد؛ fa.wikipedia.org.

^۲. همان.

بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و یا به تعبیری، دسترسی به «قدرت نرم» از جمله اهداف مهم کشورها در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل است و هر کشوری به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی خود این هدف را با شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف، تعقیب می‌کند؛ زیرا فرهنگ ظرفیتی دارد که می‌تواند زمینه‌ساز و حامی روابط رسمی میان دولت‌ها و نیز مانع بروز بحران‌های خشونت‌بار در عرصه‌ی روابط بین‌الملل گردد. از این رو، دولت‌ها درصدد تحکیم بنیان‌های معرفتی خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولید شده به وسیله‌ی فرهنگ، به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند، تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی، همراه خود نموده و با استعانت از مکانیسم اقناع فرهنگی به جای کاربرد زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود، هم سو نمایند.^۱ در این میان، امریکا از پیشتازان استفاده از این نوع سیاست است. سیاست فرهنگی موفق امریکا در امریکای لاتین قبل از جنگ جهانی دوم و آن‌گاه در اروپا پس از این جنگ و در نهایت در دوران جنگ سرد، دست‌آوردهای مهم و پیروزی‌های چشم‌گیری را برای ایالات متحده امریکا در حوزه‌ی روابط بین‌الملل رقم زد به گونه‌ی که فروپاشی کمونیسم را از نتایج آن می‌دانند.^۲ این تجربیات و خاطره‌ی شکست شوروی در افغانستان، دولت مردان امریکا را بر این داشت که به تسلط نظامی در این کشور بسنده نکنند و برای دستیابی به اهداف راهبردی خویش به فرهنگ پناه ببرند. به راستی چه چیزی در فرهنگ وجود داشت که موجب این نوع روی‌کرد در روابط میان کشورها به طور عام و امریکا به طور خاص شد؟

دلایلی که در ذیل می‌آید می‌تواند بخشی از موجداتی باشد که موجد توجه به فرهنگ در روابط میان جوامع شده است:

الف) پنهان شدن در پشت جذابیت‌های فرهنگ در روابط میان جوامع و به تعبیری

^۱. خراسانی، رضا، همان و توحید فام، محمد؛ فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها؛ تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۲، ص ۴۵.

^۲. خانی، محمد حسن؛ دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها؛ دانش سیاسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۴ شماره ۲.

«دیپلماسی فرهنگی» حساسیت برانگیز نیست و با مقاومت کمتر در جوامع و کشورهای مقصد روبه رو می‌شود؛ زیرا آن‌چه که مانع رسیدن دولت‌ها به اهداف‌شان در سایر کشورها می‌شود، مقاومت‌هایی است که در برابر آن اهداف، صورت می‌گیرد. اما آن‌گاه که چهره سیاست خارجی با زیبایی فرهنگ آراسته شود، احتمال مواجه شدن با این مشکل بسیار اندک می‌شود چه این که هدف فرهنگ و ابزارهای فرهنگی ذهن و ضمیر مخاطبان و ایجاد تغییر در آن است. از این رو، با سهولت و لطافت باور نکردنی اذهان را متأثر ساخته، و تسخیر می‌کند و به تدریج لایه‌های مختلف یک جامعه را وارد حوزه‌ی نفوذ نموده، و آن‌ها را با خود همراه و همسو می‌سازد.

ب) در دیپلماسی فرهنگی، به علاوه‌ی جذابیت و کشش ذاتی فرهنگ، آن‌چه که جالب توجه است عاری بودن از لحنی خصمانه و آمرانه است؛ زیرا دیپلماسی فرهنگی به کشورها این امکان و توان را می‌دهد که در طرف مقابل نفوذ کنند و او را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش و ایده‌ها ترغیب به همکاری کنند در حالی که مواجهه با جوامع و کشورها و به طور کلی انسان، آن‌گاه که با ابزار قهرآمیز و لحنی آمرانه صورت گیرد، هرچند که ضمانت‌های اجرای خود را نیز در کنار داشته باشد، با مقاومت روبه‌رو می‌گردد و سرانجام، منجر به صرف هزینه‌ی بیشتر و مقبولیت و کارایی کمتر می‌شود.

ج) دامنه تأثیر گذاری فرهنگ در روابط میان جوامع، بسیار گسترده است؛ زیرا فرصت بهتر و مجال بیشتری برای حضور جدی و ایفای نقش به مراتب مؤثرتر برای بازی‌گران غیر رسمی، نهادهای مدنی و اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی فراهم می‌کند.

د) ابتدای روابط بین‌الملل بر فرهنگ می‌تواند به منزله‌ی فتح بابی برای مفاهیمی بیشتر و بهتر میان کشورها باشد و به مرور زمان، منجر به پایه‌ریزی روابط عمیق و پایدار فرهنگی میان کشورها شود و این تعمیق، حتی می‌تواند به حوزه‌های سیاسی و امنیتی هم تسری یابد.

ه) سرانجام، استخدام ابزارهای فرهنگی در دیپلماسی می‌تواند خلاقانه‌تر،

انعطاف‌پذیرتر و حتی فرصت‌طلبانه‌تر از دیپلماسی کلاسیک و سنتی باشد.^۱ چنان‌که ملاحظه می‌شود در این نوع سیاست، تمرکز به اشغال فضای ذهنی جوامع دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و زمانی اعمال می‌شود که یک جامعه، سایر جوامع را و دارد چیزی را بخواهند که خود می‌خواهد.^۲ شاید به دلیل کشف همین قابلیت‌ها برای فرهنگ بود که امریکا از دهه‌ی سوم قرن بیستم تا کنون در استفاده از آن، پیشگام بوده است و در افغانستان، هم‌زمان با تسلط نظامی و سیاسی بر این کشور فعالیت‌های پیچیده و فشرده فرهنگی خود را نیز در قالب‌های محسوس و نامحسوس، آن‌گونه که مقاومتی را بر نیانگیزد شروع نمود تا با تسخیر ذهن و ضمیر ملت افغانستان، دایره‌ی تسلط خود بر این کشور را تکمیل و از این طریق رسیدن به اهداف خود را تسهیل نماید. در واقع سیاست امریکا در افغانستان، دقیقاً بر گرفته از توصیه‌هایی «جوزف نای» استاد دانشگاه هاروارد و صاحب نظریه «قدرت نرم» و همان کسی است که راه پیروزی بر مسلمانان را تسخیر قلب و ذهن‌شان دانست و به سیاست‌مداران امریکایی توصیه کرد که در مواجهه با مسلمانان باید «قدرت سخت» و «قدرت نرم» را تلفیق کنند؛ در مقابله با متعصبان و تندروهای اسلام‌گرا از قدرت نظامی و زبان زور بهره‌گیری، اما در عین حال، سلاح فرهنگ و استفاده از «قدرت نرم» را نیز برای تصرف قلب و ذهن مسلمانانی که او میانه‌رو و اکثریت در جهان اسلام نامید، لازم و ضروری دانست و تأکید کرد که با استفاده از این قدرت، می‌توان بسیار ساده‌تر به اهداف سیاسی، اقتصادی و امنیتی و خواسته‌ها رسید.^۳ اساساً قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا، نوعی تعامل با محیط بین‌المللی و ابزاری مهم برای موفقیت در سیاست بین‌المللی و رسیدن سهل به اهداف استعماری است.

لازم به یاد آوری است که قدرت نرم در زبان روابط بین‌الملل همان فرهنگ در

^۱ همان.

^۲ نای، جوزف؛ کاربرد قدرت نرم؛ ترجمه سید رضا میرطاهر، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۲ ص ۱۰.

^۳ نای، جوزف؛ مقدمه کتاب «بت آمریکایی پس از عراق» www.farsnews.com.

زبان جامعه شناسی است؛ زیرا بر اساس تعریفی که جوزف نای، آفرنده‌ی این مفهوم از این مفهوم ارائه می‌دهد قدرت نرم عبارت است از: «قدرت فرهنگی، ارزشی و سیاست خارجی مشروع که توانایی ایجاد جذابیت و دستیابی به قلوب و اذهان دولت‌ها و ملت‌ها را برای یک کشور فراهم می‌سازد.»^۱ بنا بر این، قدرت نرم، توانایی یک کشور برای دستیابی به اهداف از طریق جذابیت، تشویق و نه تنبیه یا اجبار می‌باشد. این جذابیت از فرهنگ، ارزش‌ها، مذهب، و ایده‌های سیاسی یک کشور ناشی می‌گردد. زمانی که سیاست‌ها، ایده‌ها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، آداب و... یک کشور در نگاه دیگران جذاب، ارزشمند و مشروع به نظر برسد، قدرت نرم اعمال شده است، به تعبیری، اشاعه فرهنگی رخ داده، و هم‌زمان خواسته‌های کشور عامل به خواسته‌های جامعه هدف تبدیل می‌شود.^۲ بدین لحاظ، قدرت نرم تعبیر دیگری از فرهنگ در جامعه شناسی است؛ که عبارت از مجموعه‌ی موسع مشتمل بر سیاست و ارزش است. به عبارتی دیگر، از این چشم انداز، «قدرت ارزشی» و «سیاست خارجی» که در تعریف نای در کنار «قدرت فرهنگی» از مؤلفه‌ها و عناصر قدرت نرم دانسته شده بود؛ بخشی از فرهنگ و عناصر آن است نه خارج از آن.

راهبرد فرهنگی آمریکا در افغانستان

چنان که، گفته شد در استراتژی و راهبرد فرهنگی، توجه و تمرکز به بعدی فرهنگی جامعه است و با استخدام ابزارهای فرهنگی که ضمن برخورداری از ماهیتی جذاب و غیر خشن تا حدودی ناپیدا و غیر محسوس است؛ اقدام به فعالیت‌های از همین جنس و با این وصف برای رسیدن به اهداف صورت می‌گیرد. به این معنا که نوعی فعالیت‌ها در حوزه‌ی فرهنگ برای ایجاد تغییرات، به دلیل برخورداری از تدریج و نوعی پیچیدگی و در لفافه بودن، نا پیدا است و به چشم نمی‌آید؛ زیرا با بهره جستن از

^۱ . نای، جوزف؛ کاربرد قدرت نرم؛ ترجمه سید رضا میرطاهر، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۲ ص ۱۰.

^۲ . یزدانی، عیادت الله و احسان شبیخون؛ قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ؛ مجله مطالعات قدرت نرم، سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۱.

ابزارهایی مانند رسانه، هنر، ادبیات، علم و ... و در پوشش امدادهای علمی، اقتصادی یا ترویج هنر، ادبیات و... که در نگاه مردم بسیار جذاب و خوشایند است، قلوب، اذهان، اعتقادات، باورها و اندیشه‌های آنان و جامعه‌شان هدف قرار می‌گیرد بدون این که حساسیتی بر انگیزد و یا مقاومتی در برابرش صورت گیرد.

راهبرد فرهنگی امریکا در افغانستان دقیقا از همین اوصاف، ابزار و پیچیدگی‌ها برخوردار است، از همین رو، با این که تغییرات عمیق و گسترده‌ی را در جامعه موجب شده، اما حساسیت و مقاومتی را موجد نشده است. این در حالی است که اساسا انتظار نمی‌رفت چنین تغییراتی، با این سرعت و گستردگی در عرصه‌ی فرهنگ جامعه‌ی سنتی، قبیله‌ای و مذهبی افغانستان که بر آداب و رسوم، ارزش‌ها و هنجارهای قومی - قبیله‌ای و باورهای دینی خویش به شدت متصلب و متعصب‌اند و ظرفیت پذیرش کسی جز اعضای قوم^۱ و قبیله، اصلا وجود ندارد، صورت پذیرد. بررسی دقیق تاریخ و فرهنگ جامعه‌ی افغانستان، به خوبی نشان می‌دهد که دلایل عمده‌ی بیگانه ستیزی این مردم را که از عقبه‌ی مقاومت بی نظیر و جانانه در برابر انگلیس و شوروی برخوردار است، می‌توان در فرهنگ، باورهای قومی - فرهنگی و تصلب قومی‌شان جست؛ زیرا در این فضای فرهنگی افراد به گونه‌ای اجتماعی شده‌اند که در برابر تهدید سنت‌ها، باورها، آداب و در یک کلام فرهنگ قومی و باورهای دینی‌شان از جان مایه می‌گذارند و از علل ایستادگی‌شان در برابر بیگانه این است که آن را به چشم تهدید بالفعل یا بالقوه برای فرهنگ خویش می‌بینند.

بعد از تسلط نظامی امریکا و متحدان غربیش بر افغانستان، در اکثر تحلیل‌های که از وضعیت، صورت می‌گرفت با تمسک به همین ویژگی‌های مردم افغانستان، مقاومت‌های مردمی علیه غربی‌ها پیش بینی می‌شد و متحدان غربی نیز از این ویژگی‌ها به خوبی

^۱ منظور از قوم، در این جا عبارت است از: گروه اجتماعی که ویژگی‌های متفاوت فرهنگی‌شان مانند زبان، سبک زندگی، مذهب، علائم فیزیکی، عادات، تاریخ و... آنها را یکتا و منحصر به فرد گردانیده، و از گروه‌های اجتماعی دیگر، متمایز می‌نماید. این تعریف با آنچه که در جامعه‌شناسی قوم گفته می‌شود کمی متفاوت است. و در مورد افغانستان، هرگاه تعبیر به اقوام ساکن در آن کشور می‌شود مراد همین معنا است.

آگاهی داشتند؛ از این رو، با یک استراتژی دقیق، حساب شده و بسیار موفق فرهنگی توانستند حضور خود در این کشور را ماندگار و کم هزینه نمایند. با کمی دقت می توان دریافت که میان توفیق استراتژی فرهنگی آمریکا در افغانستان و مسأله پیمان استراتژیک و امنیتی آن کشور با این کشور رابطه وجود دارد به گونه‌ای که این پیمان‌ها یا اصلاً واکنشی را میان مردم موجب نشده است و یا اگر واکنشی بوده بسیار اندک بوده است و واقعیت این است که اغلب افغان‌ها با حضور امریکای‌ها در کشورشان موافق‌اند^۱ و رفتن آنان را مساوی با شعله کشیدن دوباره‌ی درگیری‌های داخلی می‌دانند. متأسفانه معنای این واقعیت، انقلاب عمیق در باورهای فرهنگی این مردم است، مردمی که ظرفیت پذیرش غیر از قبیله و قوم خود را نداشت و به بیگانه‌ها عموماً سوء ظن شدیدی داشت، حال، به خود و خودی سوء ظن و به بیگانه‌ها اعتماد دارد و به او به چشم یاور و فرشته‌ی نجات خویش می‌نگرد.

راهبرد فرهنگی آمریکا در افغانستان، در دو نوع، قابل شناسایی است؛ مستقیم و غیر مستقیم.

الف) راهبرد فرهنگی غیر مستقیم

به نظر می‌رسد آنچه که توفیق راهبرد فرهنگی آمریکا در افغانستان را سبب شد؛ بهره برداری زیرکانه از فقر شدید این مردم در نتیجه‌ی جنگ‌های ممتد سی ساله بود. پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن نظام جدید و دیگرگون شدن ساختارها، روندها و الگوهای سیاسی در افغانستان، زمینه برای ارتباطات گسترده‌ی مردم افغانستان با دنیای خارج از یک سو و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و دنیای خارج با افغانستان از دیگر سو فراهم گردید. در این میان، آنچه که چشم‌گیر بود حضور برنامه ریزی شده و پر تعداد انجوه‌های بین‌المللی در این کشور، با شعار امداد رسانی سریع بود. انجوها در مدت زمان اندک و اقدام هماهنگ، همه‌ی افغانستان حتی مناطق و روستاهای دور افتاده و صعب‌العبور را تحت پوشش قرار دادند و عمل‌کردشان به گونه‌ای بود که توانستند از همان ابتدا در میان مردم وجهه و اعتباری به دست آورند و اطمینان و اعتماد عمیق

مردم را جلب کنند. با کمی دقت در فرایند حضور گسترده‌ی انجوها در افغانستان، نحوه‌ی عمل و تسلط فزاینده بر منابع قدرت و دولت افغانستان، بودجه‌های سنگینی که از محل کمک‌های بین‌المللی برای بازسازی افغانستان دریافت می‌کردند و... می‌توان دریافت که اهداف این حضور، بسی فراتر از شعارهای بود که سر می‌دادند و در حقیقت، ورود انجوه‌های بین‌المللی در افغانستان بخشی از راهبرد فرهنگی امریکا در این کشور را شکل می‌داد.

اهدافی که امریکا را به افغانستان کشانده بود مقتضی حضور دراز مدت او در این کشور بود، از طرفی عقبه‌ی تاریخی و روحیه بیگانه ستیزی مردم افغانستان، احتمال شکل‌گیری مقاومت‌های مردمی و ابتلای امریکا و متحدان غربیش به همان سرانجامی را که دام‌گیر انگلیس و شوروی در افغانستان شد؛ برجسته می‌کرد. در این میان آن‌چیزی که می‌توانست این تهدید را تبدیل به یک فرصت بی‌نظیر نماید، بهره‌برداری زیرکانه از فقر مردم افغانستان، و حضور غیر مستقیم از طریق انجوه‌های بین‌المللی، در پوشش امدادهای اقتصادی سریع بود. این حضور، در این قالب، به علاوه‌ی این که به طور وضعی و خود به خودی تغییراتی شگرفی را در حوزه‌ی فرهنگ موجب می‌شد و مطلوبیت داشت، می‌توانست اجرای بسیاری از برنامه‌های ضروری در حوزه‌ی فرهنگ را که به طور مستقیم برای امریکای‌ها ممکن نبود یا هزینه‌های بالای داشت، بدون این که واکنش و مقاومتی را برانگیزد، با کمترین هزینه اما نفوذ بسیار عمیق، ممکن سازد. در بخش دوم، آن‌جا که از راهبرد فرهنگی انجوها در افغانستان بحث می‌شود در باب برنامه‌های فرهنگی انجوها و تأثیرات آن‌ها بحث خواهد شد. اما تأکید بر این واقعیت سزاوار است که انجوه‌های بین‌المللی در افغانستان آورده شدند تا در لفافه‌ی جلوه‌های بیرونی خوشایند شایسته‌ی تقدیر، زمینه را برای تحقق بخشی از اهداف «قدرت مسلط» فراهم سازد. در این میان آن‌چه که هدف امریکای‌ها بود جلوگیری از شکل‌گیری واکنش‌های منفی و در نتیجه تحمیل شکست بر برنامه‌های استعماری و استکباری‌شان بود اما کارکردهای داشت که برای مردم افغانستان نیز مفید واقع شد نه این که هدف

اصلی کمک و امداد مردم افغانستان باشد.

ب) راهبرد فرهنگی مستقیم

چنان که به اشاره گفته آمد، ایالات متحده آمریکا در راستای تسلط فرهنگی بر جوامع از روش‌ها، ابزارها و شیوه‌های بسیار متنوع، پیچیده و مؤثر بهره می‌گیرد. درحقیقت از طریق این ابزارها و شیوه‌ها با توجه به امکانات، ظرفیت‌ها و توانایی‌هایی که دارد کشور مد نظر را مورد هدف قرار می‌دهد. در افغانستان نیز چنین بوده است و می‌توان به عنوان هدف راهبرد مستقیم فرهنگی آمریکا در افغانستان حد اقل دانشجویان و افراد ذی نفوذ را شناسایی کرد؛ از این رو، این راهبرد فرهنگی در افغانستان در دو قالب، قابل بررسی است؛ یکی، تربیت و آموزش دانشجویان افغانی، دیگری جلب همراهی متنفذان و افراد دارای موقعیت‌های بالای اجتماعی از طریق دعوت به امریکا.

۱- تربیت و آموزش دانشجویان افغانی

مسئله تحصیل در یک کشور و در متن یک فرهنگ متفاوت، تأثیر پذیری از آن و به طور طبیعی انتقال عناصری از آن فرهنگ را به فرهنگ خودی به همراه دارد. این یک واقعیت متعارف و پذیرفته شده است. اما تجربه نشان داده است که کشورهای غربی به ویژه آمریکا برنامه و تلاش دارند تا از تبادل دانشجو که یک امر متعارف بین المللی برای مبادله تجارب فرهنگی و نزدیک‌سازی فرهنگ‌ها و ملت‌ها است، به عنوان عامل انتقال و اشاعه فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی خود استفاده برند و دانشجویان را به نحوی متأثر سازند که اقلاً بتوانند بخشی از اهداف و برنامه‌های فرهنگی خود را از طریق آنان در کشورهایشان عملیاتی نمایند؛ زیرا «از دیدگاه آمریکاییان برنامه‌های تبادل دانشجو نیز می‌تواند نقش حیاتی در تأمین امنیت ملی و رسیدن به اهداف خارجی کشور ایفا کند به همین جهت برای این امر بودجه‌ی هنگفتی را پیش بینی کرده است. این برنامه در کشورهایی هم‌چون اروپای غربی و خاور میانه^۱ متمرکز است؛ چرا که

^۱ . کشورهای خاور میانه در آسیا عبارتند از: ایران، ترکیه، سوریه، عراق، عربستان، عمان، اردن، قطر، کویت، لبنان، اسرائیل، فلسطین، بحرین و افغانستان و در آفریقا: مصر، الجزایر، لیبی، تونس و مراکش از کشورهای خاورمیانه هستند.

مقوله‌ی امنیت ملی آمریکا در این مناطق مسئله‌ای حادتر و مهم‌تر است. برای نیل به این هدف هم اکنون بیشتر دانشگاه‌های آمریکا برنامه‌های تبادل دانشجویی را در دستور کار خود قرار داده‌اند.^۱ بنا براین جذب دانشجویی از این کشورها، برای آمریکا یک راهبرد فرهنگی محسوب می‌شود.

به هرروی، دانشجویان بسیاری از افغانستان در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل کرده و می‌کنند، تعدادی از این دانشجویان از مهاجران افغانی مقیم آمریکا است و تعدادی دیگر مستقیماً از افغانستان گزینش می‌شوند بر اساس اطلاعات موجود، از سال ۱۹۵۲ میلادی بورسیه دانشجویان افغانستانی به آمریکا شروع شده، و این بورسیه مربوط به موسسه فولبرایت می‌شد که یک موسسه دولتی است و در واقع در راستای تحقق و تأمین اهداف فرهنگی آمریکا تأسیس شده است و فعالیت می‌کند: «یکی از جامع‌ترین و مهم‌ترین برنامه‌ها و طرح‌هایی که در سال ۱۹۶۶ میلادی، با هدف نهادینه کردن پدیده‌ی دیپلماسی فرهنگی در چارچوب سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا تعریف شد و به اجرا در آمد، لایحه‌ای بود که به ابتکار سناتور ویلیام فولبرایت، به تصویب دولت ایالات متحده آمریکا رسید. این برنامه بعدها به نام خود وی، برنامه فولبرایت (Fulbright Program) معروف شد.»^۲ بر اساس آنچه که معاون سخنگوی سفارت آمریکا در کابل گفته است تا کنون تعداد سیصد هزار نفر دانشجویی خارجی از این موسسه در سطوح مختلف فارغ التحصیل شده‌اند. در این میان، سهم افغانستان نسبت به سایر کشورها بسیار بیشتر بوده است.^۳ و هم اکنون نیز: «افغانستان از میان تمامی کشورها، بیشترین رقم بورسیه‌های فولبرایت را به خود اختصاص داده است.»^۴ در این بورسیه‌ها سفارت آمریکا با کمک موسسات آمریکایی مانند موسسه توسعه بین‌المللی آمریکا به طور مستقل و بدون دخالت و تأثیری از سوی وزارت تحصیلات عالی

۱. خانی، محمد حسن؛ دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها؛ دانش سیاسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۴ شماره ۲.

۲. همان.

۳. گفتگوی ویژه روزنامه ۸ صبح با معاون سخنگوی سفارت آمریکا در افغانستان؛ ۱۴ حمل ۱۳۹۲، *am.af*.

۴. همان.

افغانستان، دانشجویان را سالانه در دو سطح کارشناسی ارشد (ماستری) و دکتری و در رشته‌های مختلف گزینش می‌کنند و در این گزینش‌ها تسلط بر زبان انگلیسی نقش محوری دارد. تعداد دانشجویان افغانستانی که در سال ۹۲ فقط در سطح ارشد پذیرش شده است هفتاد دانشجو است.

این موسسه در خصوص افغانستان، به علاوه پذیرش دانشجو از آن کشور و آموزش آنان، چند برنامه آموزشی دیگر نیز دارد:

الف) برنامه‌ای برای کارمندان اداری و فنی دولت افغانستان؛ کارمندان دولت به امریکا رفته، و در یک دوره‌ی کوتاه مدتی چند ماهه جهت تقویت ظرفیت‌های خود آموزش می‌بینند.

ب) برنامه‌ای برای آموزش زبان؛ براساس این برنامه، برای شماری از استادان افغانستان فرصت داده می‌شود تا به امریکا بروند و زبان‌های فارسی دری و پشتو را در دانشگاه‌های امریکا تدریس کنند.

ج) برنامه‌ای برای استادان تازه استخدام شده در دانشگاه‌های افغانستان؛ این استادان به دانشگاه‌های امریکا فرستاده می‌شوند تا با شیوه‌های جدید تحقیق و تدریس آشنا شوند. تمام مخارج این برنامه‌ها و افرادی که در این برنامه جذب می‌شوند از سوی موسسه مذکور تأمین می‌شود.^۱

کمی دقت در این برنامه‌ها، این واقعیت را به خوبی آشکار می‌سازد که هدف امریکای‌ها از این برنامه‌ها تأثیر گذاری سریع بر فرهنگ بومی افغانستان و اشاعه فرهنگی است؛ زیرا دسته‌های هدف این برنامه‌ها قرار می‌گیرد که می‌توانند از یک‌سو بیشترین و ژرف‌ترین ارتباطات را با توده‌های مردم داشته باشند و از سوی دیگرشگرف‌ترین و قوی‌ترین تأثیر را بر فرهنگ، شیوه‌ی زندگی و تفکرشان موجب شوند و چنان‌که ملاحظه می‌شود، این برنامه، در این سطوح و قلمرو فقط مربوط به موسسه فولبرایت است. حال اگر آمار آموزش دیدگان، در دانشگاه‌های دیگری امریکا

^۱. همان.

ضمیمه‌ی آموزش دیدگان این موسسه شود به تعداد قابل توجهی دانش آموخته می‌رسیم که سالانه از دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی امریکا فارغ التحصیل شده، و همراه با تأثیر پذیری از فرهنگ آن سر زمین، در خوش بینانه‌ترین حالت، عامل اشاعه‌ی آن به کشور خود می‌شوند.

به علاوه، امریکای‌های دانشگاه پیشرفته‌ی دیگری را در کابل از سال ۲۰۰۵ راه اندازی نموده است که تحت عنوان «American University of Afghanistan» در رشته‌های مختلف فعالیت می‌کند و هم اکنون تعداد دو هزار دانشجوی افغانی در آن مشغول به تحصیل‌اند. استادان این دانشگاه عموماً امریکای است و درس‌های‌شان را با زبان انگلیسی ارائه می‌دهند. برخی از دروس این دانشگاه از طریق ویدیو کنفرانس و به وسیله اساتید که در دانشگاه‌های امریکا هستند ارائه می‌شود و از این طریق، ارتباط دانشجویان با اساتید بر جسته‌ی امریکای که به هر دلیل زمینه‌ی حضور‌شان در افغانستان فراهم نیست، ممکن می‌شود.^۱ این دانشگاه از زمان تأسیس تا کنون پیوسته در حالی توسعه و بالا بردن ظرفیت خود بوده است به گونه‌ی که از ۵۳ نفر دانشجو در ابتدای تأسیس اکنون به ۲۰۰۰ دانشجو رسیده است و به تازگی نیز مسئولین دانشگاه، در پی رسانه‌ای شدن کمک‌چهل میلیون دلاری موسسه توسعه بین‌المللی امریکا به این دانشگاه، از صرف شدن این مبلغ برای توسعه‌ی دانشگاه خبر داده است.^۲

بر اساس آنچه که در راهبرد آموزشی امریکا گفته آمد، نوعی تأکید غیر مستقیم بر آموزش زبان انگلیسی و برجسته نمودن این زبان مشهود بود. در گزینش دانشجو از سوی موسسه فولبرایت تنها آزمون و امتحانی که گرفته می‌شود از زبان انگلیسی است^۳ و در دانشگاه امریکایی کابل درس‌ها با زبان انگلیسی ارائه می‌شود و چنان که خواهد آمد، انجوها نیز هر کدام به نوعی در ترویج فزاینده‌ی آموزش این زبان در میان مردم

^۱ . دانشگاه امریکای افغانستان؛ fa.wikipedia.org.

^۲ کمک‌چهل میلیون دلاری به دانشگاه امریکای در افغانستان؛ www.eqmweekly.com.af.

^۳ . گفتگوی ویژه روزنامه ۸ صبح با معاون سخنگوی سفارت امریکا در افغانستان؛ ۱۴ حمل ۱۳۹۲، am.af.

افغانستان نقش داشتند. آنچه که مسلم است این است که این فشاری‌ها بی‌هوده و گراف نیست بلکه به نوعی از اهمیت زبان و نقش برجسته و ممتاز آن در یک فرهنگ و اشاعه فرهنگی پرده بر می‌دارد.

دقت و توجه در نسبت زبان و فرهنگ؛ به این واقعیت رهنمون می‌شود که زبان نقش میانجی و رابط را بازی می‌کند، به این معنا که انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر و یا از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر (اشاعه فرهنگی) از این طریق ممکن می‌شود و زبان به عنوان یک ابزار فرهنگی در رشد و تحول فکری و اساسی زندگی و فرهنگ انسانی اهمیت بارزی داشته است. از همین رو، جامعه‌شناسان، زبان را نوعی ابزار اجتماعی مبادله‌ای می‌دانند که افراد و گروه‌ها تجربیات، اندوخته‌ها، افکار و اندیشه‌ها، عادات، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی فرهنگی خود را به صورت خرد (کنش متقابل) و کلان (انتقال فرهنگی) از طریق آن با یکدیگر مبادله می‌کنند و این تبادل پایه شکل‌گیری تمدن اجتماعی و فرهنگی یک ملت یا جامعه می‌گردد. به همین جهت، جامعه‌شناسی، یادگیری و آموزش زبان را امری اجتماعی و فرهنگی می‌داند و تأکید می‌کند که فراگیری یک الگوی زبانی در یک جامعه منجر به اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری بر اساس آن فرهنگی می‌شود که این الگوی زبانی از دل آن بر آمده است.^۱ و این گونه است که مستقیم و غیر مستقیم، پیدا و پنهان و از طرق مختلف، بر زبان انگلیسی تکیه و بر آموختن آن تأکید می‌شود و در ارزشیابی‌ها و سیستم‌های ارزشیابی بیشترین ارزش و اعتبار به این زبان اعطا می‌شود.

حتی رئیس جمهور افغانستان فرمان می‌دهد که در دانشکده‌های پزشکی و مهندسی دروس به زبان انگلیسی القا شود.^۲ زبان انگلیسی آن قدر اهمیت می‌یابد که در حلقات تحصیل کرده‌ها تفوه به یک یا دو واژه‌ی انگلیسی (صحیح یا ناصحیح، به‌جا یا نا به‌جا)

^۱ . گرانبایه، بهروز؛ فرهنگ و جامعه؛ تهران: نشر شریف، ۱۳۷۷ و شربتیان، محمد حسن؛ بررسی جایگاه کاربردی زبان بعنوان ابزاری اجتماعی و فرهنگی؛ هفته نامه فصل نو، ۲۴ خرداد ۱۳۸۵.

^۲ . فراخوان اصلاح تعلیمی در کشور، www.mujahedweekly.com

نوعی وجاهت و اعتبار را موجب می‌شود. باید توجه داشت که مقصد و مراد، داوری ارزشی و درست یا نادرست دانستن آموختن یک زبان نیست. اساساً آموختن زبان انگلیسی امروزه به یک ضرورت تبدیل شده است. بلکه مقصود بیان برخی اهداف پنهان و استعماری است که در پشت ترویج افراطی یک زبان و آموزش آن نهفته است و بیگانگی را که از خویش و فرهنگ خویشتن موجب می‌شود. در هر حال، زبان یک فرهنگ، ارتباطی ناگسستنی با آن فرهنگ دارد و به نوعی حامل ارزش‌ها، هنجارها و لطایف آن فرهنگ است چنان که علمی که در یک فرهنگ تکوین می‌یابد، خواسته یا ناخواسته از ارزش‌ها و هنجارهای آن فرهنگ متأثر است و به نوعی از جهت‌گیری‌های ارزشی و دلالت‌های هنجاری آن فرهنگ رنگ می‌گیرد. به همین جهت، آموزش و انتقال چنین علم و زبانی نمی‌تواند مجرد از انتقال و اشاعه فرهنگ باشد؛ زیرا از یک سو، آموزش و فرهنگ با یکدیگر در تعامل بوده، و پیوند ژرف دارند به نحوی که آموزش از فرهنگ رنگ گرفته و ماهیت و هویت فرهنگی یافته است؛ به همین جهت، توان فراهم سازی زمینه‌های تولید، انتقال و اشاعه فرهنگ را یک‌جا و با هم داراست.^۱ از دیگر سو، نخبه‌گانی که در دستگاه آموزشی یک کشور تحصیل نموده و تربیت علمی یافته‌اند، معمولاً تحرک اجتماعی و یا پایگاه اجتماعی و سیاسی خویش را مرهون همان تحصیلات می‌دانند و به طور طبیعی به همان کشور گرایش دارند و کم و بیش با سیاست‌های آنها به صورت پیدا و پنهان هماهنگ یا همسو هستند. شاید همین کارکرد آموزش است که امریکا را به تمسک بسیار ماهرانه به آن و به نوعی نخبه پروری در بسیاری از کشورها از جمله افغانستان کشانده است.

۲- دعوت مقامات مذهبی و متنفذان اجتماعی به امریکا

بعد از تسلط نظامی امریکا به افغانستان و روی کار آمدن حکومت جدید، وزارت خارجه امریکا برنامه دعوت از علما، فرماندهان جهادی و شخصیت‌های دارای نفوذ

^۱ . منافی شرف آباد، کاظم و زمانی، الهام؛ نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه؛ نشریه مهندسی فرهنگی، سال هفتم شماره ۷۳ و ۷۴، بهمن و اسفند ۱۳۹۱.

بالای اجتماعی در افغانستان را روی دست گرفت و برای این کار یکی از مقامات عالی رتبه آن وزارت برای شناسای و گزینش افراد مورد نظر شخصا به افغانستان آمد و مدت‌های زیادی را صرف این کار نمود. هدف این برنامه، آشنا نمودن مقامات اجتماعی، سیاسی و مذهبی افغانستان با امریکا و فرهنگ آن کشور عنوان شد: «سفارت امریکا زمینه‌ی مسافرت ژورنال‌های افغانستانی، شخصیت‌های آکادمیک، سیاستمداران، مسوولین حکومتی، رهبران دینی، بزرگان قومی، زنان، جوانان و... را به منظور کار و تبادل نظریات با هم‌تاهای امریکایی‌شان، در عرصه‌های فرهنگ، دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر و آزادی مذهب، اسلام در امریکا و سایر موضوعات، فراهم نمود.^۱» از جمله اهدافی که برای این دعوت‌ها در گزارش «آزادی مذاهب» سال ۲۰۱۱، ذکر و بر آن بسیار تأکید شده مسأله بالا بردن تساهل و تسامح دینی و به تعبیر این گزارش «تحمل یا اغماض دینی» و «حقوق بشر» در جامعه افغانستان است: «سفارت ایالات متحده امریکا همواره رهبران سیاسی، دینی و جامعه مدنی افغانستان را به ایالات متحده امریکا فرستاده و امریکایی‌های مسلمان و مسلمانان سایر کشورها را به افغانستان دعوت نموده تا در برنامه‌هایی اشتراک نمایند که به منظور بالا بردن سطح آگاهی در مورد تحمل یا اغماض دینی، حقوق بشر و حقوق مرد و زن، طرح ریزی گردیده بود.^۲» اگر کسی بر اوضاع دهه‌های اخیر افغانستان اندک آگاهی داشته باشد تصدیق می‌کند که از پیش نیازهای اساسی استقرار امنیت پایدار و ایجاد هویت واحد ملی به جای هویت‌های چندگانه و متضاد قومی، تساهل و تسامح، احترام به حقوق بشر، گردن نهادن به دموکراسی و در یک کلام، دستیابی به همان مقولاتی است که به عنوان اهداف دعوت مقامات پیش گفته‌ی افغانستان به امریکا تعریف شده است.

اما در این که امریکایی‌ها واقعا در صدد تکوین این مقولات و بالتبع استقرار ثبات و امنیت پایدار در جامعه افغانستان باشد تردید جدی وجود دارد. چه، اندکی توجه به

سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در سطح بین‌الملل، عدم صداقت آنان را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که اولاً، امریکای‌ها غالباً از این گونه مقولات استفاده ابزاری می‌کنند و در واقع به دنبال اهداف پنهان خویش‌اند تا کمک به پیاده‌سازی این مقولات. ثانیاً، آن چیزی را که حکومت آمریکا از این مقولات اراده می‌کنند با آن چیزی که با واقعیت جامعه افغانستان تطبیق می‌کند و با فرهنگ، باورها، احکام، و مناسک دینی این جامعه سازگاری دارد بسیار متفاوت است؛ زیرا تجربه مواجهه آمریکا با اسلام نشان می‌دهد که آنان در صدد گرفتن «پویایی» از این دین و بی‌خاصیت کردن آن است و از کنار هم قرار دادن دموکراسی، حقوق بشر و تساهل و تسامح دینی می‌خواهند چنین نتیجه‌گیری کنند که باید از برخی باورها، احکام و ضروریات دینی مانند حکم قصاص، جهاد، حجاب و... به دلیل منافات با حقوق بشر، دموکراسی و تساهل و تسامح، چشم‌پوشی شود و به بسیاری از رفتارهای قبیح و مبتذل منافی با این دین، به جهت اقتضای حقوق بشر، دموکراسی و تساهل و تسامح دینی، زمینه داده شود.

بنا بر این، می‌توان گفت که امریکایی‌ها با این برنامه و هدف‌گذاری مغالطه‌آمیز این مقولات که از یکسو بسیار خوشایند و از سوی دیگر به نهایت ضروری برای جامعه افغانستان است به دنبال به دست آوردن موافقت و هم‌سوی متنفذان و تأثیرگذاران فرهنگی، سیاسی و اجتماعی افغانستان و آنانی بودند که نقش برجسته و انحصاری در جلب موافقت و همراهی توده‌های مردم داشتند، تا از یکسو، از مواجهه با واکنش‌های شدید و قیام‌های مردمی جلوگیری کنند. از سوی دیگر، همراهی یا حداقل سکوت این مجموعه‌ها راه را برای اهداف فرهنگی آمریکا هموار ساخته، و سلطه فرهنگی‌شان را تسریع می‌کرد. به همین جهت، از میان علما، افرادی را که مردم از آن‌ها به خوبی و احترام یاد می‌کردند و به نیکی، نیک‌نامی و «تقوی» شهره بودند، سراغ می‌گرفتند چنان‌که از اصناف دیگر مانند فرماندهان جهادی، معلمان، اساتید دانشگاه‌ها، و... کسانی را که نفوذ به نسبت گسترده‌تر و عمیق‌تری میان مردم داشتند. در یک کلام، شخصیت‌های که به نحوی از توان بسیج مردم یا تأثیر گذاری بر بینش و افکار آنان بهره داشتند و به

امریکا و سیاست‌های آن کشور با تردید می‌نگریستند یا حداقل خوش‌بین نبودند هدف این دعوت‌ها قرار می‌گرفتند.

راهبرد فرهنگی انجوها در افغانستان

چنان که گفته آمد حضور انجوه‌های بین‌المللی در افغانستان خود، یک راهبرد فرهنگی بود در عین حال، انجوها برای تحقق اهداف فرهنگی که برای‌شان تعریف شده بود راهبرد داشتند که در ذیل به شکل بسیار موجز به راهبرد فرهنگی آنها توجه می‌شود. پس از سقوط طالبان و پیش از استقرار دولت و نهادهای دولتی در افغانستان، این کشور با هجوم انجوه‌های بین‌المللی مواجه شد که با هم‌آهنگی و هم‌کاری دولت‌های غربی و نیروهای نظامی‌شان دسته‌دسته وارد افغانستان شده، و به طور آشکار و مستقیم در عرصه‌های حقوقی، بهداشتی، اقتصادی، عمرانی، فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی و امنیتی^۱ شروع به فعالیت نمودند و برای ایجاد سهولت و سرعت در دست‌یابی به اهداف فرهنگی از پیش تعیین و تعریف شده‌ی خویش، طرح جذب جوانان تحصیل‌کرده را که در واقع اصلی‌ترین و کارآمدترین نیروی جامعه افغانستان بود، روی دست گرفتند و با به کارگیری ترفندهای بسیار جذاب مانند دست‌مزدهای بسیار بالا، در اندک زمانی توانستند بیشترین نیروی جوان، تحصیل‌کرده و متخصص کشور را جذب نموده و به استخدام خویش در آورند^۲ در این میان نبود دولت قدرتمند با کارگزاری‌های تخصصی و قوانین محدودکننده یا جهت‌دهنده، فرصت‌های بی‌نظیر و راهبردی را برای انجوها به وجود آورد تا با در اختیار گرفتن بخش اعظم کمک‌های بین‌المللی برای بازسازی افغانستان^۳، و بسیاری از فرصت‌های شغلی در عرصه‌های پیش‌گفته به ویژه عرصه‌های اقتصادی و عمرانی با دست‌ان باز و خیال‌آسوده زمینه را برای تحقق اهداف‌شان آماده سازند و

^۱. حیدری، قدرت‌الله؛ نگاهی به عملکرد انجوها در افغانستان؛ روزنامه افغانستان، ۲۲ سرطان ۱۳۹۰،

www.dailyafghanistan.com.

^۲. پویا، رسول؛ نگاهی به نقش موسسات خارجی (NGOs) در افغانستان؛ jawedan.com.

^۳. حیدری، قدرت‌الله، همان.

اولین گام موفق انجوها، در اختیار گرفتن نیروی جوان و تحصیل کرده افغانستان و ایجاد کشش و جاذبه فوق العاده برای کار و اشتغال در انجوها بود آن گونه که اشتغال در یک انجو آرزوی هر جوان افغانی و خانواده اش به حساب می آمد و به علاوه در آمدی سرشاری که داشت، منزلت بالای اجتماعی را سبب می شد. از همین رو، تا کنون با وجود زمینه اشتغال در یکی از انجوها میل به کار در ادارات دولتی وجود ندارد یا بسیار اندک است. این عوامل و زمینه ها، ظرفیت کم نظیر و توان بالای را به انجوها بخشیده بود تا از یکسو، فعالیت های خویش را در زمینه های مختلف از جمله امداد و عمران، در سر تا سر افغانستان گسترش دهد واز دیگرسو، با به دست آوردن اطمینان و اعتماد مردم و کسب وجهه و اعتبار در میان آن ها زمینه را برای تحقق اهداف فرهنگی شان آماده ساخته و راهبرد فرهنگی خویش را با توفیق قرین سازند.

به هر روی، راهبرد فرهنگی انجوها در افغانستان را نیز می توان به صورت کلی به دو نوع مستقیم و غیر مستقیم تقسیم نموده، و به بحث و بررسی گذاشت.

۱- راهبرد فرهنگی غیر مستقیم انجوها

مواردی که در قالب های به ظاهر غیر فرهنگی یا در بطن و پوشش خدمات امدادی و عمرانی و ظاهر بازسازی افغانستان، برنامه ها و مقاصد فرهنگی دنبال شده است عنوان راهبرد فرهنگی غیر مستقیم اطلاق شده است. در ذیل نمونه های از این نوع ذکر می گردد.

الف) بسته های کمکی به دانش آموزان و خانواده ها

این کمک ها در چند قالب و بسته ارائه می شد از جمله؛ بسته های شامل لوازم تحریر و مواد غذایی به دانش آموزان ابتدای و بسته های شامل موادغذای به خانواده ها. قطع نظر از این که حجم این کمک ها، به اندازه ای بود که خانواده های فقیر، فرستادن فرزندان شان به مدرسه را ترجیح می دادند و از این جهت در فکر و ذهن دانش آموزان و حتی خانواده های آنان تأثیر بسیار مثبت می گذاشت و آمادگی پذیرش انجوها و برنامه های فرهنگی آنان را افزایش می داد؛ این بسته ها حامل نمادها و پیام های فرهنگی بود. نمادهای فرهنگی به کار رفته در این بسته ها اغلب از نوع تصویر از یکی از کلیساهای معروف اروپا یا برج ایفل و یا مجسمه آزادی و یا یک نماد فرهنگی دیگر

بود که بر روی دفترچه یا مدادی حک شده بود. بر کسی پوشیده نیست که نمادها، به ویژه نمادهای فرهنگی از قابلیت تأثیر گذاری بسیار قوی و بالای برخوردار است؛ زیرا نمادهای فرهنگی در واقع نیروی حیاتی و زبان یک فرهنگ، و حامل ارزش‌ها و باورهای خاص آن است و از ابزارهای مهم تبلیغ و ترویج یک فرهنگ، ارائه نمادهای آن فرهنگ در قالب‌های هنری چون عکس، نقاشی و... است. از همین رو، نمادها، ابزار بهره‌برداری بسیار قوی یک فرهنگ و وسیله‌ی تسلط بر افکار و اذهان و آکنده‌سازی آنها از باورها و ارزش‌های خاص فرهنگی است.^۱ مهم‌تر از همه این که «قدرت تداعی معانی» که در نمادها وجود دارد موجب می‌شود که پس از این ذهن کودکانی که هدف این بسته‌ها بوده و حتی بزرگترهای‌شان، میان خوبی‌ها، کمک به هم نوع، انسانیت، مهربانی و مفاهیمی از این دست و این نمادها رابطه ایجاد کند و هر وقت چشمان‌شان این نمادها را می‌بینند آن مفاهیم یادشان بیاید به حدی که ذهن، آن مفاهیم را به عنوان معانی آن نمادها تلقی کند به ویژه این که این نمادها به روی چیزی تعبیه شده (دفترچه، مداد و...) که در یک مدت طولانی (یکسال تحصیلی) همراه دانش‌آموز و جلو چشمان خانواده‌اش قرار دارد و پشت سرهم آن را رؤیت می‌کنند.

مشاهده بیشتر، ارتباط میان نماد و معنی را شدت و استحکام می‌بخشد به حدی که در ذهن و فکر انسان، نماد، عین معنا و معنا، عین نماد می‌شود. در این حالت اگر آدمی نماد را تصور کند، معنا را دیده است و اگر معنا را تصور کند آن را با نمادش درک می‌کند.^۲ پس از این در ذهن دانش‌آموز، کلیسا، مجسمه آزادی و... تداعی کننده‌ی خوبی‌ها و مهربانی‌ها بلکه مساوی با آنهاست و این واقعیت، بخواهی یا نخواهی نوعی گرایش به آن سمت و سو ایجاد می‌کند و زمینه‌ساز پذیرش فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی که این نمادها در دل آن تولید گردیده است می‌شود.

^۱ . گروهی از نویسندگان؛ نظریه‌های ارتباطات؛ ترجمه شاهو صبار، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۰۱-۴۰۲ و ۴۱۵-۴۲۰ و مرادبان، حمید، تعریف، ویژگی و اهمیت نمادها؛ www.namadeslam.blogfa.com.

^۲ . گروهی از نویسندگان، نظریه‌های ارتباطات؛ همان. و نوری، محمد؛ نماد و معنا در آیین فرهنگ؛ مجله نگاه حوزه، شماره ۱۰۱، ۱۰۷، دهم آبان ۱۳۸۲.

پیام‌های فرهنگی که در برخی از این بسته‌ها استفاده شده بود از نوع متن و به زبان فارسی و پشتو بود که در آن، ضمن مشخص نمودن کشور کمک کننده، بر «بشر دوستانه» بود نش تأکید و این جنبه‌ی آن برجسته سازی شده بود. حال، با این وضعیتی که جامعه افغانستان به ویژه دانش آموزان، پشت سر نهاده، و مدت‌های طولانی را به غیر از جنگ، فقر، درد، گرسنگی، کشتار و تبعیض‌های قومی و مذهبی چیزی ندیده یا کمتر دیده‌اند و در موقعیتی که جنگ برای‌شان رقم زده است، مسلماً ارائه این بسته‌ها آن هم با تأکید بر مفهوم بشر دوستانه که در این جامعه به شدت غریب بوده‌است؛ حامل پیام فرهنگی است. به ویژه این که این بلاها در اذهان و افواه عمومی، به نوعی به نیروهای که عنوان مجاهد، دولت اسلامی و امارت اسلامی داشتند منتسب می‌شود. در واقع می‌خواهند به طور غیر مستقیم القا کنند که بر خلاف فرهنگ و باورهای حاکم در جامعه شما که این بلاها و گرفتاری‌ها را برای تان رقم زد، بین فرهنگ و باورهای غربیان از یک طرف و بشر دوستی، مهربانی و انسانیت از طرف دیگر، رابطه وجود دارد، رابطه‌ی که مرزهای جغرافیای، باورها، قومیت و فرهنگ را درنوردیده، و آنان را برای کمک به شما و کودکان تان فقط به این دلیل که بشر و هم‌نوع‌شان هستید نه چیز دیگری، به این سر زمین کشانده است. چنان‌که می‌خواهد بین نمادهای پیش گفته و این کمک‌ها رابطه برقرار نماید و به نوعی منشأ کمک‌های‌شان را باورهای دینی غربیان و فرهنگ و تمدن آنان معرفی نمایند.

ب) ساخت، تعمیر یا تجدید بنای مدارس

از خدمات عمرانی بسیار اساسی و مفید که تعدادی از انجوها انجام دادند ساخت، تعمیر و تجدید بنای مدارس است. در ساخت مدارس زیادی که بعد از شکل‌گیری نظام جدید در افغانستان به بهره‌برداری رسیده، انجوها به شکل مستقیم یا غیر مستقیم حضور داشته است.^۱ به ویژه در ساخت مدارس دخترانه نقش بعضی از انجوها برجسته است. چنان‌که در ساخت و رهبری برخی از مدارس و موسسات غیر دولتی نیز نقش

^۱ . حسینی، سید نادر؛ پیشرفت‌ها و عقب ماندگی‌های اقتصادی در افغانستان؛ www.rawnaqnews.com.

داشته است. به هر حال، آنچه که مسلم است حضور پر رنگ و نقش برجسته‌ی تعدادی از انجوها در ساخت، تعمیر و تجدید بنای مدارس است و اگر به پایگاه‌های اینترنتی سفارت‌های غربی در کابل یا برخی از انجوها مراجعه شود لیست‌های بلند بالای از این نوع فعالیت‌های انجوها را ارائه می‌دهد. چنان‌که اگر از مردم مناطق مختلف افغانستان در این زمینه پرسش شود مدرسی را که انجوها در ولایت یا ولسوالی‌شان ساخته با اسم و رسم معرفی می‌کنند. به هر روی، اصل ساختن مدرسه از طرف هر کسی باشد یک امر شایسته و سزاوار تقدیر است و اساساً زیر سوال بردن کار شایسته‌ای مانند مدرسه‌سازی، حماقتی است به مراتب پست‌تر و خطرناک‌تر از تفکر جاهلانه طالبان مبنی بر ممنوعیت تحصیل زنان و دختران.

این نوشته اصلاً به دنبال سیاه‌سازی و بدجلوه دادن کار خوب نیست بلکه سخن از کارکردها و اهداف فرهنگی پنهانی است که در پشت این نوع فعالیت‌ها نهفته است. مسلماً مدرسه‌سازی انجوها با بسته‌های کمکی که ذکرش رفت در یک جهت قرار دارد و یک هدف فرهنگی را تعقیب می‌کند. معمولاً چنین فعالیت‌های طوری سازمان داده می‌شود که رضایت، حسن ظن، و نگرش مثبت مردم را نسبت به فاعلان و عاملان، نتیجه دهد، همان واقعیتی که فراهم‌کننده‌ی ماده اصلی سلطه‌ی فرهنگی است و سلطه‌گران تحصیل‌آلود خویش را در تحصیل آن جستجو می‌نمایند؛ از این رو، می‌توان گفت که به طور کلی، انجام این فعالیت‌ها در هر قالب و پوشش و با هر عنوانی که باشد در جهت تحصیل اهداف سلطه‌گرانه است تا کمک‌های بشر دوستانه و به افراد مستحق و یا در جهت توسعه‌ی تعلیم و تربیت کودکان.

ج) ترویج زبان انگلیسی

در انجوها تعمد آشکاری وجود داشت که از سلسله مراتب اداری، سمت‌های موجود در اداره و سازمان یک انجو، طرح‌ها و برنامه‌های که در یک انجو وجود داشت و کارهای که انجام می‌شد و حتی از مراتب تحصیلی کارمندان آن، با عناوین و اسامی موجود در زبان انگلیسی تعبیر شود، آن گونه که گوی مردم افغانستان انگلیسی زبان و زبان رسمی این کشور زبان انگلیسی است. مثلاً به مدیر «منیجر» و به طرح «دیزاین» و به مجری

طرح یا طرح «دیزاینر» و... اطلاق می‌کردند. چنان که در استخدام نیروی انسانی مورد نیاز خویش، بشتین امتیاز را به زبان انگلیسی می‌دادند و کسانی را که آگاهی اندکی به این زبان داشتند با بیشترین دستمزد و بدون هیچ ملاحظه‌ی دیگری استخدام می‌نمودند. این برنامه در انجوها با توجه به جذابیت که اشتغال در آنها برای جوانان و خانواده‌های افغانستانی داشت و قبلاً ذکرش رفت، سبب شده بود که آموختن زبان انگلیسی به اولویت اول جوانان تبدیل شده، و نوعی ولعی شدید و فراگیر، به یادگیری این زبان دامن‌گیر همه جامعه افغانستان شود. به گونه‌ای که خانواده‌ها سعی داشتند حتی فرزندان کوچک‌شان مشغول فراگیری این زبان شود و موسسات آموزش زبان انگلیسی چند برابر شد. از طرف دیگر، شیوه‌ی انجوها در استفاده از عناوین انگلیسی برای بیان سمت‌ها، مراتب تحصیلی و... در ادارات دولتی و حتی میان مردم نیز راه یافت و از این طریق، تعداد بسیار زیادی واژگان انگلیسی وارد محاورات روزانه‌ی مردم شد.

بر اساس آنچه در رابطه زبان و فرهنگ گفته شد این تنها واژگان زبان انگلیسی نیست که وارد محاورات روزمره مردم افغانستان شده است بلکه قسمتی از آن فرهنگی که این زبان در دل آن تولید شده وارد این زبان شده است؛ زیرا زبان حامل فرهنگ است و نمی‌توان میان واژگان یک زبان و بار فرهنگی آن تفکیک کرد. راد کلیف براون از مردم شناسان معروف در این زمینه می‌گوید: «زبان بخشی از فرهنگ و فرهنگ بخشی از زبان است. این دو به گونه‌ای درهم تنیده‌اند که نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد؛ به عبارتی، فرهنگ و زبان جدا‌ناشدنی هستند. زبان هم وسیله‌ای ارتباطی است و هم حامل فرهنگ. زبان بدون فرهنگ تصورناپذیر است و چنین است فرهنگ آدمی بدون زبان.»^۱

(د) ترویج ابتدال و شبهات اعتقادی

برخی از انجوها در توسعه‌ی تعداد از رسانه‌ها به ویژه شبکه‌های رادیویی نقش

^۱ رستم بیک تفرشی، آتوسا و رضایی واسوکلائی، احمد؛ نقش فرهنگ در آموزش زبان خارجی؛ پژوهشنامه اعتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال دوازدهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱.

داشته‌اند.^۱ اگر در محتوای برنامه‌های این رسانه‌ها خصوصا رادیوهای وابسته به انجوها، کمی دقت شود، جهت دار بودنشان به خوبی آشکار می‌شود.^۲ از طرفی، بسیار زیرکانه در ترویج ابتدال فکری و رفتاری و نوعی روز مرگی و اصالت دادن به سود و لذت مشغولند و از طرف دیگر، با ایجاد شبهه در باورها و ارزشهای اعتقادی، در زمینه سازی برای ایجاد تغییرات ژرف و شگرف در باورها، افکار و اندیشه و در نهایت رفتارها، می‌کوشند.^۳ شاید تصور شود که تلویزیون جذابیت رایو را فروکاسته، و مخاطبانش رابه شدت کاهش داده است، در نتیجه رادیو یک رسانه بی اثر و بی اهمیت است. اما اگر از یک طرف، به توسعه رادیو بعد از روی کار آمدن نظام جدید سیاسی در افغانستان توجه شود آن‌گونه که بر اساس گزارش یوناما در سال ۱۳۹۱ تعداد ۱۶۰ شبکه رادیوی مربوط به بخش غیر دولتی در افغانستان فعالیت داشته‌اند.^۴ و از طرف دیگر، اگر به جایگاه رادیو در میان مردم افغانستان توجه شود که به عنوان جزئی مهم از زندگی خانواده‌ها، نقش بی بدیلی در سرگرم کردن آنان و همین طور اطلاع رسانی به آن‌ها دارد و خانه و خانواده‌ای را نمی‌توان یافت که در آن رادیو حضور نداشته باشد و این حضور بسیار پر رنگ نباشد؛ تصدیق می‌کند که رادیو هم‌چنان، یک رسانه تأثیر گذار در میان مردم افغانستان است و می‌تواند بازیگر نقش‌های بی بدیل و انحصاری باشد.

از این گذشته برخی از انجوها ترویج‌گر استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای مبتذل، اختلاف افکن و استعماری، در بعضی از ولایات بودند. به عنوان نمونه خود، در یکی از ولایت‌های افغانستان، که از برق اثر و از تلویزیون خبری نبود دیدم که یکی از انجوها با توزیع صفحات نوری (سولر) نسبتاً قوی و باتری ماشین‌های سنگین به مردم آموزش داد که چگونه می‌توان با استفاده از این صفحه و باتری به صفحه جادویی تلویزیون دست پیدا کرد. حتی شیوه‌ی فعال نمودن آنتن‌های ماهواره‌ای و تنظیم شبکه‌های

۱. کاموس؛ رسانه‌های همگانی و ترویج فرهنگ بیگانه در افغانستان؛ www.esalat.org.

۲. رسانه در افغانستان؛ www.afghanpaper.com.

۳. دور نمای فعالیت رسانه ای در افغانستان؛ www.avapress.com.

۴. تجلیل از روز جهانی رادیو در افغانستان؛ unama.unmissions.org.

ماهواره‌ای را به تعدادی آموزش داده، و به آنان آموخته بودند که کدام شبکه‌ها از کدام ماهواره قابل دریافت است و جهت آن ماهواره کجاست.

۲- راهبرد فرهنگی مستقیم انجوها

راهبرد فرهنگی غیر مستقیم انجوها آن‌چنان که ذکرش رفت از این نظر که به نحوی تمام جامعه را فرا گرفته، و تحت پوشش قرار می‌داد می‌تواند یک راهبرد افقی است. اما راهبرد فرهنگی مستقیم آنان، می‌تواند عمودی باشد، به این معنا که بخش‌های خاصی از جامعه و اقشار خاص را مورد توجه و هدف قرار می‌دهند. این راهبرد را می‌توان در دوره‌های آموزشی که انجوها برای زنان، معلمان، معلولان و... داشته‌اند و همین طور تلاش در جهت فرهنگ پذیر نمودن کارمندان خود بر اساس فرهنگ غربی؛ ردیابی نمود.

الف) دوره‌های آموزشی زنان

این دوره‌های آموزشی که با عنوان «کورس‌های سواد آموزی زنان و دختران» از سوی برخی از انجوها اجرا می‌شد، با بسته‌های کمکی قابل توجهی از قبیل لوازم تحریر و مواد غذایی، نیز همراه بود.^۱ امری که از یک سو، به این کلاس‌ها حجم و گستردگی قابل توجهی می‌داد و از سوی دیگر، جهات تأثیر گذاری فرهنگی این کلاس‌ها را مضاعف می‌نمود.

به هر روی، این دوره‌ها از این جهت که به محروم‌ترین قشر جامعه افغانستان توجه می‌کرد قابل تحسین است و نمود بسیار پسندیده دارد. اما از این جهت که مهم‌ترین و تأثیر گذارترین قشر این جامعه را هدف مستقیم حملات فرهنگی قرار داده است، گویی برنامه‌ی حساب شده و دقیقی است که در جهت دستیابی سریع به چشم‌داشت‌های فرهنگی خاصی طراحی شده است؛ زیرا زنان از یک طرف، نقش کلیدی و بی‌بدیلی در خانواده و تربیت فرزندان و بالتبع تأثیر گذاری و فرهنگ سازی در خانواده و جامعه را دارد و از سوی دیگر، احساسات و عواطف سرشار که در وجودشان نهفته است،

^۱ . خبرگزاری صدای افغان، www.avapress.com . و رادیو آزادی، da.azadiradio.org

زمینه‌ساز تأثیر فزاینده و زود هنگام از حملات فرهنگی است. واقعیتی که فرصت بی‌نظیری را برای سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی فراهم می‌آورد و مهاجمان، آن را به عنوان یک زمینه آماده برای سرمایه‌گذاری زود بازده می‌بینند و به نیکی در یافته‌اند که متأثر ساختن زنان یک جامعه و ایجاد تغییر در سبک زندگی و تفکرات آنان مساوی با تغییر فرهنگ جامعه است. اما آنچه که بیش از همه این دوره‌ها را با تردید مواجه می‌نماید، مطرح نمودن تفکرات فمینیستی در این دوره‌هاست. معمولاً این تفکرات به عنوان راهکارهای نجات بخش زنان از سلطه‌های ظالمانه و اسارت تاریخی مطرح می‌گردد. آداب و رسوم و ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی و دین را مستقیم و غیر مستقیم، به عنوان ساخت مرد سالارانه و قیود در بند کننده‌ی زنان دانسته^۱، و زیر پا گذاشتن آن‌ها را برای رهای زنان ضروری و نوعی شجاعت و قهرمانی معرفی می‌کند.^۲ این مطلب را حتی می‌توان در اخبار و مصاحبه‌های که از دست اندرکاران این دوره‌ها موجود است ردیابی کرد.^۳

ب) دوره‌های آموزشی معلمان

تعدادی از انجوها در راه اندازی و مدیریت این دوره‌ها چه در قالب همکاری با وزارت معارف و با عنوان تربیت معلم در داخل افغانستان و چه به صورت بورس معلمان به کشورهای غربی نقش برجسته، بلکه محوری داشته و دارند^۴ و در کل، انجوها از آغازین روزهای شروع به کار معارف در قالب نظام جدید سیاسی وارد قسمت‌های مختلف معارف افغانستان شده، و در توسعه معارف، از ساخت و ساز مدارس گرفته تا تربیت معلمان مدارس نقش ایفا کرده‌اند.^۵ و این نقش چنان آشکار است که حتی عامه مردم افغانستان از آن آگاهند و بر آن اعتراف و اذعان دارند.

۱. بدره، محسن؛ پرسشی فمینیستی از حقوق عمومی زنان در اسلام، feminism.ir.

۲. بررسی ابعاد تهاجم فرهنگی در افغانستان؛ www.alef.ir و www.mwfpres.com.

۳. اهمیت کورس‌های سواد آموزی در زندگی زنان، da.azadiradio.org و www.bbc.co.uk و www.lynk.ly.

۴. www.kabul.diplo.de.

۵. www.avapress.com و www.swedishcommittee.org.

تمرکز انجوها بر آموزش و تربیت معلم برای معارف افغانستان، ریشه در تأثیر محوری دارد که معلم می‌تواند بر فرهنگ و جریان‌ات فرهنگی بگذارد. بی‌تردید یکی از کوتاه‌ترین راه‌های ممکن برای اشاعه و انتقال یک فرهنگ به یک نسل یا جامعه معلم و مدرسه است. به این معنا که معلم و مدرسه می‌تواند نسل‌ها را بر اساس استانداردهای خاصی یک فرهنگ تربیت نموده، و زمینه‌ساز اشاعه و فراگیری آن فرهنگ در جامعه باشد. در این میان معلم از موقعیت رهبری ذهن و اندیشه‌ی دانش‌آموزان بهره‌منداست و می‌تواند رفتار و روحیات آن‌ها را آن‌گونه که می‌خواهد هدایت و رهبری کند و یا در ذهن و گرایش‌های آنان در جهت دل‌خواه و مناسب تغییرات بسیار عمیق و گسترده‌ای ایجاد نماید؛ زیرا دانش آموز به معلم به عنوان الگوی علمی و عملی خود می‌نگرد نه فقط کسی که به او مطالب علمی و دانش‌های تازه را می‌آموزد. این نحو رابطه میان آن دو، زمینه ساز نفوذ و راه یابی معلم بر فکر و روان دانش آموز می‌شود. واقعیتی که ممکن است به طور مستقیم و یا غیرمستقیم صورت پذیرد و به صورت‌های گوناگون مانند تقلید، الگوسازی و گاهی اوقات همانندسازی بروز کند.

نظر به این که شخصیت کودکان هنوز شکل نگرفته است و نقش پذیر هستند کودکان نه تنها مطالبی را که مستقیماً از طرف معلم گفته می‌شود، می‌آموزند، بلکه رفتار، حرکات، نگرش‌ها، مهارت‌ها و خلاصه کل شخصیت معلم، در آنها اثر می‌گذارد^۱. بنا بر این، دلیل توجه و تمرکز انجوها بر معارف و معلمان آن، می‌تواند نقش بی‌همتای معارف و معلم در تحقق اهداف فرهنگی آنان باشد نه آنچه که عنوان می‌کنند؛ زیرا از این رهگذر، می‌توانند ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی مورد نظر خویش را ابتدا به معلمان و سپس به دانش‌آموزان انتقال داده، و اهداف و راهبرد فرهنگی خویش در افغانستان را از این راه به تحقق و توفیق نزدیک گردانند.

از این گذشته، بر همگان روشن است که آموزش و پرورش در زندگی انسان و

^۱. مجیدی؛ نقش آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی و اجتماعی جامعه و جایگاه مربیان پرورشی در فرآیند توسعه؛ www.jarchi.ir

شکوفایی و جهت دهی استعداد‌های انسانی نقش بس شگفت انگیز دارد. همانگونه که می‌تواند در رشد اخلاقی، رفتاری و حتی جسمانی افراد مؤثر باشد، می‌تواند در جهت رفع نیازهای جامعه و تأمین مصالح اجتماعی قدم بردارد و به علاوه نقش آفرینی در زمینه عینیت بخشیدن به زندگی مادی و معنوی فرد، تمام شؤون اجتماعی او را نیز متأثر سازد و عامل رشد و تحول اساسی در جامعه گردد. امروزه آموزش و پرورش منشأ تغییرات و نوآوری‌های اجتماعی در جامعه محسوب می‌شود. نهاد آموزش و پرورش با دگرگونی‌های اجتماعی رابطه دارند. آموزش و پرورش جریان و فراگرد تدریجی تغییرات فرهنگی و اجتماعی است.^۱

به همین جهت ایجاد هر گونه تغییر و نوآوری در آموزش و پرورش و دست کاری در برنامه‌ها و روندهای آن، تغییرات تدریجی در جامعه و میدان‌های اجتماعی را به دنبال دارد. مضافاً این که، مدرسه و نوع آموزش آن اثری خاص در زندگی اجتماعی و فرهنگ یک ملت دارد و هیچ نهاد آموزشی فارغ از اهداف و مأموریت‌ها و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی نیست. مدرسه به عنوان مهم‌ترین نهاد آموزشی با جامعه و فرهنگ آن بده بستان دارد.^۲ ارتباط یافتن با دیگران و درک نمادهای یک فرهنگ در اثر آموزش و پرورش امکان‌پذیر می‌شود. دسترسی به فرهنگ و تفکر در اطراف آن، بازبینی و نقادی آن و در عین حال اشاعه و توسعه‌ی این فرهنگ، همگی منوط به این نهاد اساسی است. چنان‌که این نهاد علاوه بر انتقال و شناساندن سنن و ارزش‌های فرهنگی، در توجه دادن به ارزش‌های برتر از فرهنگ شناخته شده‌ی یک جامعه و بازشناسی و وارد کردن ارزش‌هایی فراتر از فرهنگ موجود نیز می‌تواند نقش داشته باشد، چراکه تربیت کردن تنها توسل به تولید فوری یا توجه به قبول ارزش‌های فرهنگ حاضر نیست. می‌توان نهاد آموزش و پرورش را مهم‌ترین اندام و به منزله قلب پیکره جامعه

^۱ . قبادی پور، مرطبه؛ نقش آموزش و پرورش در توسعه‌ی همه جانبه کشور؛ www.sce.ir.

^۲ . سلسبیلی، نادر؛ آموزش و پرورش و اعتلای فرهنگ: ضرورت تحول در دیدگاه‌های برنامه‌های درسی؛ mh.farhangelm.ir

دانست که می‌تواند موجب شکوفایی تمام بخش‌های جامعه شود. پس نوع تعلیم و تربیتی که دانش‌آموزان دریافت می‌کنند کیفیت جامعه را تعیین می‌کند.^۱ در حقیقت نهاد آموزش و پرورش قادر است با شکل دادن و نیرو بخشیدن و دگرگون نمودن جوامع، موجبات سرنوشتی قهری حاکمیت‌ها و انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی را فراهم سازد و با نابودی برخی از ارزش‌ها و هنجارها، ارزش‌هایی دیگر را به جای آنها نشاند. نهاد آموزش و پرورش در جوامع نوین از قابلیت و قدرت بالایی برای ایجاد انقلاب‌های اجتماعی و توسعه و تعمیق آن برخوردارند.^۲ بنا بر این، وجه تمرکز انجوها بر این نهاد بسیار روشن است. با استفاده از قابلیت و قدرت این نهاد، می‌توانند تغییرات دلخواه خود را به صورت وسیع و عمیق و با هزینه‌ی کمتر در همه بخش‌های جامعه از جمله فرهنگ، عملی سازند و جامعه افغانستان را آن‌گونه که دل‌شان می‌خواهند سرو سامان دهند.

ج) محیط انجوها و فرهنگ‌پذیری

اگر اهداف و برنامه‌های فرهنگی انجوها را نا دیده انگاریم، نفس اشتغال در انجوها به طور طبیعی و خود به خودی - ولو به مقدار اندک - پذیرش الگوهایی از فرهنگ غرب را به همراه دارد و عناصری از آن فرهنگ را وارد زندگی می‌سازد؛ زیرا این انجوها، اغلب در جوامع غربی شکل گرفته و اساساً نمی‌تواند مجرد از فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی خاستگاهش باشد، بلکه تا اندازه‌ای بسیار زیادی حامل فرهنگ و الگوهای فرهنگی غرب است؛ از این رو، اشتغال در آن‌ها از یک‌سو، زمینه‌ی انتقال فرهنگ و الگوهای فرهنگی مذکور را به شاغلین فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، رعایت مجموعه‌ای از الزامات رفتاری و هنجاری خاص را که از آن فرهنگ و الگوهای فرهنگی ناشی شده، به همراه دارد. اما واقعیت بسیار فراتر از این است. محیط انجوها در حقیقت مکانی است برای تربیت افراد بر اساس الگوهای فرهنگی غرب. انجوها

^۱ همان.

^۲ قیومی، زهرا؛ آموزش و تاثیر آن در زندگی اجتماعی: www.farhangemeli.com.

بسیار زیرکانه سعی دارند حد اقل جوانانی را که استخدام نموده‌اند بر اساس فرهنگ غربی جامعه‌پذیر سازند.^۱ این مطلب را می‌توان حتی از نحوه‌ی استخدام‌ها، گزینش‌ها، مأموریت‌های کاری شاغلان و ترکیب جنسیتی آنان به راحتی فهمید. آنان تلاش دارند با استفاده از ترفندهای مانند فراهم سازی زمینه‌های لذت جوی در محیط کار و ترویج نوعی بی‌قید و بندی، جوانان را نسبت به ارزش‌های اخلاقی بی‌اعتنا سازند. و با شکستن قداست و حرمت ارزش‌ها، آنان را نسبت به مسائل ارزشی، لابی‌بار آورند و به اباحه‌گری کشانند؛ به همین جهت سعی دارند که جوانان را به این باور برسانند که ارزش‌ها، اموری اعتباری‌اند نه واقعی و تابع یک سلسله شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص هستند نه این که دارای قداست و حرمتی باشند. چنان‌که سخت تلاش دارند تا با ایجاد نیازهای کاذب اقتصادی و همچنین ایجاد زمینه‌های لذت‌جویی جنسی، حد اقل در محیط کار و بهره‌گیری موزیانه از سائقه‌های جنسی جوانان و سرگرم نمودن‌شان به لهویات، زمینه قداست زدای از ارزش‌ها، تهی سازی ذهن از ارزش‌ها و باورها و در نهایت تغییر ارزش‌ها و نوعی لابی‌گری و اباحه‌گری در جامعه جوانان را فراهم سازند. واقعیتی که نتیجه‌اش نه تنها استیلا بر سر زمین بلکه استیلا تمام عیار بر فکر و اندیشه و تصرف ذهن و قلب است.

شاید تصور شود که این تلاش‌ها به جهت محدود بودنش به محیط انجوها و شاغلان در آن‌ها نمی‌تواند تأثیری چندانی در جامعه‌ی افغانستان داشته باشد. اما توجه به آنچه که گفته آمد مبنی بر نفوذ و اعتبار انجوها در میان جوانان تحصیل کرده و مردم افغانستان و همین‌طور حجم قابل توجهی جوانان تحصیل کرده‌ای شاغل در انجوها، ساده‌انگارانه بودن این تصور را به خوبی آشکار می‌سازد. مسلماً اگر وضعیت همین‌طور بماند که تا کنون بوده است محصول این نحو تلاش‌ها، محدود به محیط و شاغلان انجوها نمی‌ماند بلکه تمام سطوح و زوایای جامعه را فرا می‌گیرد. اساساً هدف چنین

برنامه‌های محدود نیست گرچند قلمرو اجرایش محدودیت داشته باشد؛ زیرا پس از اجرا به ویژه اگر موفق باشد محصولش به تمام جامعه انتقال و تسری می‌یابد و به شکل باور نکردنی فراگیر می‌شود.

از این مسأله که بگذریم انجوها، دست به نوعی شخصیت سازی و شخصیت پردازی و به تعبیری، نخبه پروری برای محیط‌های علمی و فکری و حتی محیط‌های سیاسی و اجتماعی می‌زنند. بدین منظور تعدادی از جوانانی را که در انجوها شاغل بوده‌اند به دانشگاه‌های معتبر غربی بورسیه نموده و یا زمینه‌ی فراگیری آنلاین آن‌ها را از همان دانشگاه‌ها فراهم ساخته‌اند و از رهگذر عنوان و اعتبار که از قبیل آن دانشگاه‌ها نصیب برده‌اند زمینه را برای حضور این افراد در حلقات علمی و روشن‌فکری فراهم ساخته‌اند. حتی سهم این افراد به عنوان اصحاب فکر و اندیشه برای حضور، در سمینارها و همایش‌های که در باره افغانستان در کشورهای مختلف بر گزار می‌شود بسیار چشم‌گیر است و با همین عنوان گاهی در حلقات بسیار معتبر دانشگاهی راه می‌یابند، سخن می‌گویند و شناخته می‌شوند. به هر حال، با توجه به امکانات و قدرتی که انجوها در اختیار دارند دور از انتظار نیست که بتوانند در این محیط‌ها جایگاه و پایگاه برجسته‌ای را به دست آورند. در این صورت مأموریت اصلی و فرهنگی آنان نیز به سر انجام دلخواه‌شان می‌رسند.

از آن‌چه که تا کنون گفته آمد روشن شد که در راهبرد فرهنگی امریکا و انجوها در افغانستان آموزش جایگاه ویژه و برجسته‌ای دارد. علتش این است که استعمار به آموزش افراد به عنوان سرمایه گذاری می‌نگرد، سرمایه گذاری که نه تنها سرمایه را مضاعف می‌گرداند بلکه افراد آموزش دیده را به سرمایه‌های مولد و تمام ناشدنی تبدیل می‌سازند که استعمار را به طور ممتد و در مواقع مختلف منتفع می‌سازند. حتی می‌توانند از رهگذر آموزش، نهاد آموزش را به تصرف خود در آورده و تغییرات باورنکردنی را در کل نظام اجتماعی و همه سطوح جامعه رقم زند.

نتیجه

فقر شدید مردم افغانستان، عدم استقرار دولت و نهادهای حکومتی و بالتبع نبود قوانین محدود کننده و همین طور فساد فزاینده اداری در ادارات حکومتی فرصت‌های راهبردی و بی نظیری را برای پروژه فرهنگی امریکا در افغانستان مهیا ساخت از همین رو، در قالب‌های مختلف از جمله، از طریق انجوها و در بطن و پوشش خدمات امدادی و عمرانی، به شکل بسیار ماهرانه، بدون این که توجهی را جلب کند یا حساسیتی را بر انگیزد، به پیاده سازی طرح‌ها و برنامه‌های فرهنگی خویش پرداخت و موفق به ایجاد تغییرات عمیق و گسترده‌ای در جامعه افغانستان شد؛ تغییراتی که می‌تواند زمینه ساز استیلای فرهنگی و حتی سیاسی امریکا بر افغانستان باشد.



منابع

۱. افروغ، عماد و ترابی، سید مصطفی؛ راهبردهای اساسی کنترل فرهنگی در عصر جهانی شدن؛ مطالعات دفاعی و استراتژیک؛ سال ۱۳۸۸، شماره ۳۶.
۲. انجوها در افغانستان، گفتگو با رمضان بشر دوست (وزیر پلان سابق)، www.daikondi.com.
۳. اهمیت کورس‌های سواد آموزی در زندگی زنان، da.azadiradio.org و www.bbc.co.uk و lynk.ly.
۴. بدره، محسن؛ پرسشی فمینیستی از حقوق عمومی زنان در اسلام، feminism.ir.
۵. بررسی ابعاد تهاجم فرهنگی در افغانستان؛ www.alef.ir و www.mwfpres.com.
۶. پژوهنده، محمدحسین؛ باز شناسی فرهنگ؛ اندیشه حوزه شماره ۲، پاییز ۱۳۷۴.
۷. پویا، رسول؛ نگاهی به نقش موسسات خارجی (NGOS) در افغانستان؛ jawedan.com.
۸. تجلیل از روز جهانی رادیو در افغانستان؛ unama.unmissions.org.
۹. توحید فام، محمد؛ فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها؛ تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۲.
۱۰. حسینی، سید نادر؛ پیشرفت‌ها و عقب ماندگی‌های اقتصادی در افغانستان؛ www.rawnaqnews.com.
۱۱. حدیری، قدرت‌الله؛ نگاهی به عملکرد انجوها در افغانستان؛ روزنامه افغانستان، ۲۲ سرطان ۱۳۹۰، www.dailyafghanistan.com.
۱۲. خانی، محمد حسن؛ دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها؛ دانش سیاسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۴ شماره ۲.
۱۳. خبرگزاری صدای افغان، www.avapress.com.
۱۴. خلیلی، رضا؛ تحول تاریخی-گفتمانی مفهوم استراتژی؛ فصل‌نامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۸، زمستان ۱۳۹۱.
۱۵. دانشگاه امریکای افغانستان؛ fa.wikipedia.org.
۱۶. دور نمای فعالیت رسانه ای در افغانستان؛ www.avapress.com.
۱۷. رادیو آزادی، da.azadiradio.org.
۱۸. رسانه در افغانستان؛ www.afghanpaper.com.
۱۹. رستم بیک تفرشی، آتوسا و رضانی واسوکلائی، احمد؛ نقش فرهنگ در آموزش زبان خارجی؛ پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال دوازدهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱.
۲۰. روح‌الامینی، محمود؛ گرد شهر با چراغ؛ تهران، انتشارات عطار، ۱۳۸۵.
۲۱. روشندل، جلیل؛ تحول در مفهوم استراتژی؛ مجموعه مقالات اولین سمینار تحول مفاهیم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.

۲۲. زکی، حفیظ الله؛ پیمان امنیتی و تقابل خواست حکومت و مردم؛ www.dailyafghanistan.com.
۲۳. زهره‌ای، محمد علی؛ بررسی مفهوم فرهنگ؛ روز نامه رسالت، ۱۳/۱۰/۱۳۸۹.
۲۴. زهره‌ای، محمد علی؛ ریشه لغوی و سیر تحول تاریخی مفهوم فرهنگ؛ www.noorportal.net.
۲۵. سازمان مردم نهاد؛ fa.wikipedia.org.
۲۶. سازمانهای مردم نهاد (NGO) چیست و چگونه بوجود می‌آید، www.aftabir.com.
۲۷. سفارت امریکا در کابل؛ گزارش بین المللی آزادی مذاهب سال ۲۰۱۱؛ dari.kabul.usembassy.gov.
۲۸. سلسبیلی، نادر؛ آموزش و پرورش و اعتلای فرهنگ: ضرورت تحول در دیدگاه‌های برنامه‌های درسی؛ mh.farhangelm.ir.
۲۹. شریتیان، محمد حسن؛ بررسی جایگاه کاربردی زبان بعنوان ابزاری اجتماعی و فرهنگی؛ هفته نامه فصل نو، ۲۴ خرداد ۱۳۸۵.
۳۰. شورای انقلاب فرهنگی؛ بایسته‌های انقلاب فرهنگی؛ mh.farhangelm.ir.
۳۱. فارسی، جلال الدین؛ استراتژی ملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۳، جلد اول.
۳۲. فارغ شدن معلمان افغان؛ www.swedishcommittee.org و www.avapress.com.
۳۳. فراخوان اصلاح تعلیمی در کشور، www.mujahedweekly.com.
۳۴. قبادی پور، مرطیبه؛ نقش آموزش و پرورش در توسعه‌ی همه جانبه کشور؛ www.sce.ir.
۳۵. قیومی، زهرا؛ آموزش و تاثیر آن در زندگی اجتماعی؛ www.farhangemeli.com.
۳۶. کاموس؛ رسانه‌های همگانی و ترویج فرهنگ بیگانه در افغانستان؛ www.esalat.org.
۳۷. کلاین برگ، اتو؛ روان شناسی اجتماعی؛ ترجمه جلالی پور، تهران، طرح نو.
۳۸. کمک چهل میلیون دلاری به دانشگاه امریکای در افغانستان؛ www.eqmweekly.com.af.
۳۹. کوئن، بروس؛ در آمدی بر جامعه شناسی؛ ترجمه توسلی، تهران، سمت.
۴۰. کالینز، جان.ام؛ استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها؛ ترجمه کورش بایندر، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۴۱. گرانیپایه، بهروز؛ فرهنگ و جامعه؛ تهران: نشر شریف، ۱۳۷۷.
۴۲. گروهی از نویسندگان؛ نظریه‌های ارتباطات؛ ترجمه شاهو صبار، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷، ج ۱.
۴۳. گفتگوی ویژه روزنامه ۸ صبح با معاون سخنگوی سفارت امریکا در افغانستان؛ ۱۴ حمل ۱۳۹۲، am.af.
۴۴. لطفیان، سعیده؛ استراتژی و روش‌های برنامه ریزی استراتژیک؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۱.

۴۵. مجیدی؛ نقش آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی و اجتماعی جامعه و جایگاه مربیان پرورشی در فرآیند توسعه؛ www.jarchi.ir.
۴۶. مرادیان، حمید، تعریف، ویژگی و اهمیت نمادها؛ www.namadeslam.blogfa.com.
۴۷. مرکز مطالعات حقوق بشر و برنامه عمران ملل متحد؛ حقوق بشر و چشم اندازها؛ دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، مقاله: سازمان‌های غیر دولتی، ابزارهای کارآمد ارتقای حقوق بشر؛ نوشته محمود گلشن پژوه.
۴۸. معلمان افغان؛ www.kabul_diplo.de.
۴۹. منافی شرف آباد، کاظم و زمانی، الهام؛ نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه؛ نشریه مهندسی فرهنگی، سال هفتم شماره ۷۳ و ۷۴، بهمن و اسفند ۱۳۹۱.
۵۰. نای، جوزف؛ کاربرد قدرت نرم؛ ترجمه سید رضا میرطاهر، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۲.
۵۱. نای، جوزف؛ مقدمه کتاب «بت آمریکایی پس از عراق»؛ www.farsnews.com.
۵۲. نوری، محمد؛ نماد و معنا در آیین فرهنگ؛ مجله نگاه حوزه، شماره ۱۰۷، دهم آبان ۱۳۸۲.
۵۳. همایون، محمدهادی و جعفری هفتخوانی، نادر؛ درآمدی بر مفهوم و روش سیاست گذاری فرهنگی درس هایی برای سیاست گذاران؛ اندیشه مدیریت، سال دوم، شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
۵۴. یزدانی، عیادت الله و احسان شبیخون؛ قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ؛ مجله مطالعات قدرت نرم، سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۱.